

۱۵۳
فلا خون

جینبش
چپ ترکیه،
مسئله‌ی کردی
واوجان

بینر اُرکون اوغلو
برگردان مهر داد امامی

فلاخن

شماره ۱۵۳

جنبش چپ ترکیه
مسئله گرونی و اوچالان

بینر آرکون اوغلو

برگردان مهرداد امامی

منابع

پیش‌گفتار مترجم:

متن حاضر ترجمه‌ی فصل هشتم کتاب *ینر اُرکون‌اوغلو* با نام *مارکسیسم، ملی‌گرایی و ملت* دموکراتیک (۲۰۱۸) است که سال گذشته از جانب انتشارات ایلتیشیم (İletişim Yayınları) در ترکیه انتشار یافت. عناوین سایر فصول کتاب عبارتند از: *ملت و ملی‌گرایی، مسئله‌ی ملت در روشنگری انگلیسی و فرانسوی و رمانتیسم آلمانی، مارکس-انگلس و مسئله‌ی ملی، مسئله‌ی ملی در مارکسیسم اتریشی و آلمانی، رادیکال‌های چپ، بلشویک‌ها و مسئله‌ی ملی، و نظریات ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۹۸۰*. کتاب‌های دیگر اُرکون‌اوغلو عبارتند از *نیچه و وجهه‌ی واقعی پسامدرنیسم (انتشارات جیلان، ۲۰۰۷)* و *مارکسیسم و معاصریت (انتشارات اتیک، ۲۰۱۰)*. او همچنین مترجم کتاب *هانس هینز هولز با عنوان شکست و آینده‌ی سوسیالیسم (انتشارات یوردام، ۲۰۱۰)* به زبان ترکی است. دلیل اصلی ترجمه‌ی این متن آشنایی با مواضع تاریخی چپ ترکیه در قبال مسئله و جنبش‌گردی است. در فلاخن شماره‌ی صد و چهل و هفتم گزیده‌ای از مواضع اخیر عمده‌ترین احزاب چپ رسمی ترکیه در مورد حمله‌ی نظامی

به شمال سوریه را گرد آورده بودیم.^۱ متن حاضر را می‌توان به عنوان مقدمه‌ی متأخر آن مواضع در نظر گرفت. اهمیت این متن در آن است که نویسنده می‌کوشد به اختصار با طرح دیدگاه‌های شخصیت‌ها و سازمان‌های برجسته‌ی چپ ترکیه تصویری از کلیت مناسبات چپ‌ها و جنبش گردی در این کشور ارائه دهد و به نقد رویکردهای بازیگران مختلف بپردازد. بی‌شک مرور این تاریخ پرماجرا بین چپ‌ها و جنبش گردی ترکیه می‌تواند سویه‌های آموزنده‌ای برای تمام سوسیالیست‌ها داشته باشد. در پایان ترجمه‌ی این متن تقدیم می‌شود به تمام جان‌های زیبایی که زیر چکمه‌های فاشیسم کمالیستی-اردوغانی به بهانه‌های واهی «حفظ بقای ملی» و «مبارزه با تروریسم» نفس‌هایشان بند آمد و رویاهایشان خُشکید تا وارثان آتاتورک بادی به غیغب بیاندازند و درون و بیرون «مرزهای ملی» خود را با خون «دیگری‌های ملت تُرک» بشویند و در تصاویر تلویزیونی به یکدیگر «سلام نظامی» دهند و از فرط ملی بودن به اُرگاسم برسند. تاریخ هر دولت-ملت، از جمله دولت-ملت ترکیه، آکنده از قتل‌عام‌های «دیگری‌ها»ست. در این متن مواضع چپ‌های ترکیه در این باره را می‌خوانیم.

در فصل‌های پیش سعی کردیم کلیتی از مباحث مطرح‌شده در رابطه با موضوع ملت و ملی‌گرایی را ارائه دهیم. فهم اروپامحور از دولت-ملتِ همگن در دولت‌های چند-ملیتی عرصه را برای مشکلات و آسیب‌های بزرگی گشوده است. امروزه همه‌گان اتفاق نظر دارند که مسئله‌ی گردی یکی از مهم‌ترین و مبرم‌ترین موضوعات حیات اجتماعی و سیاسی در ترکیه است. ملّتی مدّ نظر است که به چهار بخش تقسیم شده است؛ علاوه بر این، حل مسئله‌ی گردی نه فقط مشکل ترکیه بلکه مسئله‌ی کل خاورمیانه است. پیش از پرداختن به موضوع ملت دموکراتیک که پادزهر دولت-ملت است، ضرورت دارد به بررسی دیدگاه‌های شخصیت‌ها و احزابی بپردازیم که در ترکیه پیرامون مسئله‌ی گردی صاحب فکر و نظرند.

حل‌ناپذیری مسئله‌ی گردی در ترکیه دلایل تاریخی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک-نظری دارد. بررسی این دلایل به صورت گسترده موضوع این کتاب نیست. به همین خاطر به صورت موجز به این دلایل اشاره می‌کنیم. از منظر تاریخی، ترس از تجزیه که میراث دوران پایانی عثمانی است، تبدیل به یک عامل غیرعقلانی جهت‌دهنده به بوروکراسی نظامی و غیرنظامی ترکیه شده است. این واگه در گذر زمان در میان قشرهای گسترده‌ی جامعه پراکنده شده و دولت برای زنده نگه داشتن مداوم این هراس تلاش‌های عظیمی کرده است.

اقتدارگرایی در ترکیه بنیان‌های اجتماعی نیرومندی دارد. هیچ جنبش رنسانس‌وار و روشنگرانه‌ای که بتواند قدرت

۱- فلاخن شماره‌ی صد و چهل و هفتم. مواضع چپ ترکیه در مورد حمله‌ی نظامی به شمال سوریه.

ایدئولوژیک و سیاسی اقتدارگرایی را خرد کند، در ترکیه وقوع نیافته است. نتیجه‌ی این اوضاع در عرصه‌ی سیاسی به مثابه‌ی ضعف آگاهی دموکراتیک پدیدار شده است. علاوه بر این، سازوبرگ بوروکراتیک دولت و اتحاد طبقه‌ی حاکم به منظور جلوگیری از گسترش هر نوع آگاهی دموکراتیک تمام امکان‌ها را بسیج کرده و می‌کند. گرایش سازوبرگ بوروکراتیک دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار معاصر به اقتدارگرایی و نه دموکراسی واقعیتی شناخته‌شده است. بوروکرات به سبب آنکه همواره طالب قدرت و اقتدار است، مخالف دموکراسی است و نمی‌تواند تصمیمات دموکراتیک را تاب آورد. سرمایه نیز از آنجایی که در پی سود بیشتر است، نه دموکراسی که اقتدارگرایی را ترجیح می‌دهد.

مخمصه‌ی اصلی، تفوق اقتدارگرایی اسلامی بر چپ است. فقدان یک آگاهی سیاسی-دموکراتیک واقعی در جنبش چپ ترکیه در مواضع آن در قبال مسئله‌ی گردی نیز آشکار می‌شود. به طوری که امروز بعضی از چهره‌ها و محافل سوسیالیستی در رابطه با مسئله‌ی ملی از لیبرال‌های قرن نوزدهمی هم عقب‌مانده‌ترند. تعداد کسانی که گمان می‌کنند می‌توان بدون دموکرات بودن سوسیالیست شد، بسیار زیاد است.

در عرصه‌ی ایدئولوژیک-نظری اندیشه‌ی دولت-ملت و نیروی سیاسی ملی‌گرایی نیز نقش بسزایی ایفا می‌کنند. تأثیر ملی‌گرایی تُرک، به‌ویژه ایدئولوژی کمالیستی بر چپ مانع از آن شده که چپ بتواند از دیدگاه‌های متفاوت به مسئله‌ی گردی بنگرد. جوّ ایدئولوژیک خفه‌کننده‌ای که ستاینده‌ی دولت-ملت است مانع از فهم ملت به نحوی متفاوت شده است. یکی از دلایل مهم حل‌ناپذیری مسئله‌ی گردی نیز ضعف ایدئولوژیک-نظری چپ و عدم توانایی آن برای گسستن از اندیشه‌ی دولت-ملت است.

یکی از مهم‌ترین مسائل در ترکیه ضعف و فقدان آگاهی دموکراتیک است. لنین بر این نکته تأکید داشت که طبقه‌ی کارگری که در چهارچوب مبارزه بر سر دموکراسی آموزش ندیده باشد ناتوان از براندازی بورژوازی خواهد بود. بسیار خوب، مبارزه بر سر دموکراسی/یا مبارزه‌ی دموکراتیک به چه معناست؟ و یا آموزش دیدن در چهارچوب مبارزه بر سر دموکراسی یعنی چه؟ لازم است پاسخ درستی به این پرسش داده شود، پرسشی که می‌تواند منتهی به سوءتعبیر شود. مبارزه بر سر دموکراسی در اکثر مواقع به صورتی تک‌بُعدی و لیبرالی تفسیر می‌شود. بنا بر این درک لیبرالی، پیش از هر چیز باید به آزادی‌های دموکراتیک دست پیدا کرد و دموکراسی بورژوازی تأسیس شود. این تلقی تک‌بُعدی و ناقص است. لیبرالیسم امروز، حامی درکی محدود از دموکراسی است، زیرا از اساس اهمیتی برای آگاهی‌یابی و سازماندهی ستم‌دیدگان در فرآیند مبارزه‌ی دموکراتیک قائل نیست. در اینجا به طور مختصر از دلالت مبارزه‌ی دموکراتیک برای طبقه‌ی کارگر صحبت به میان خواهیم آورد.

اُس و اساس مبارزه‌ی دموکراتیک از منظر طبقه‌ی کارگر به معنای گسترش توان سازمانی و آگاهی طبقاتی کارگران در چهارچوب مبارزه بر سر حقوق سیاسی و دموکراتیک است. آشکارسازی استثمار طبقاتی نشانگر تضاد و نابرابری طبقاتی بین بورژوازی و طبقه‌ی کارگر است. از این رو، تحت شرایط سرمایه‌داری، مبارزه بر سر دموکراسی را باید در معنای نبردی در جهت گسترش آگاهی و توان طبقاتی طبقه‌ی کارگر تفسیر کرد. طبقه‌ی کارگری که از مرزهای قانونی بورژوازی پا فراتر نگذارد و این مرزها را زیر و رو نکند، نمی‌تواند آگاهی و سازماندهی خود را گسترش دهد. لنین در رابطه با طرح مطالبات انقلابی در مقاله‌ای به نام «انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملل به دست خود» چنین می‌نویسد:

«مطالبه‌ی استقلال‌یابی بلادرنگ مستعمرات که همه‌ی سوسیال-دموکرات‌های انقلابی آن را مطرح کرده‌اند نیز چیزی نیست که بدون وقوع زنجیره‌ای از انقلاب‌ها و تحت شرایط سرمایه‌داری «تحقق‌پذیر» باشد. اما نتیجه‌ای که از این امر حاصل می‌شود نباید ضرورت دست شستن سوسیال‌دموکراسی از راسخ‌ترین نبردی باشد که باید در رابطه با این مطالبات انجام دهد (چنین چیزی تنها به نفع بورژوازی است)، برعکس، نتیجه‌ای که باید گرفت، درنوردیدن مرزهای قانونیت بورژوازی، زیر و رود کردن این مرزها، بدون دلخوشی به نُطق‌های درون پارلمان و اعتراضاتی که فقط در حد کلام باقی می‌مانند، جذب توده‌ها به اعتراضات مشخص، تشدید مبارزه در جهت هر گونه مطالبه‌ی دموکراتیک اساسی، تا جایی که پرولتاریا به بورژوازی حمله‌ور شود، یعنی تا زمان انقلاب سوسیالیستی که از بورژوازی سلب مالکیت می‌کند، نه صورت‌بندی این مطالبات به شکلی فرمیستی بلکه صورت‌بندی‌شان به نحوی انقلابی و به عمل درآوردن آن‌هاست.^۲

در این معنا، طبقه‌ی کارگری که در برابر هر نوعی از سرکوب، از جمله سرکوب ملی، به پا نخیزد ناتوان از کسب حمایت سایر ستم‌دیدگان جامعه و رهبری آنان است. جنبش طبقه‌ی کارگری که مطالبات پیشرو ملت‌های تحت ستم، زنان و جنبش‌های محیط‌زیستی را در دستور کار خود قرار ندهد و گوش خود را بر فریادهای هم‌جنس‌گرایان ستم‌دیده ببندد نمی‌تواند در جامعه تفوق ایدئولوژیک و سیاسی بیابد.

سازمان‌ها و آگاهی طبقاتی کارگران ترکیه همواره از جانب طبقه‌ی حاکم، به‌ویژه در دوران کودتاهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ سرکوب شده‌اند. جنگی که دولت علیه‌گُردها به راه انداخته است متأسفانه موجب تقویت ملی‌گرایی در صفوف طبقه‌ی کارگر ترکیه شده است. از سوی دیگر، به منظور مقابله با ملی‌گرایی، آشکارسازی ریشه‌های فکری

2- Lenin, W.I. UKKTH, s. 137.

شوونیسیم اجتماعی موجود در محافل مشخصی از جنبش سوسیالیستی ترکیه مبادرت حائز اهمیتی است.

جنبش چپ ترکیه و گردها

این عنوان به خودی خود موضوع گسترده‌ای است. به همین دلیل مجبورم موضوع را محدود کنم. با صرف نظر از دوران مصطفی صبحی^۳ها به موضوعاتی از قبیل مجادلات درون حزب کارگر ترکیه (TİP)، که در دوران گسترش جنبش طبقه‌ی کارگر و به دست فعالان سندیکایی تأسیس شد، و مباحث حول ساختار اجتماعی-اقتصادی ترکیه (اینکه در ترکیه سرمایه‌داری حاکم است یا فتودالیسم) به صورت گسترده نخواهم پرداخت. از آنجایی که موضوع ما مربوط به ملت و ملی‌گرایی است، در رابطه با مسئله‌ی گردی ضروری است که دیدگاه‌های حکمت کیویلجیملی^۴ و مهری بللی^۵ را در مرکز بحث قرار داد و به نظرات بعضی از سوسیالیست‌ها و سازمان‌ها اشاره کرد. نظرات عبدالله اوجالان در مورد دولت-ملت را نیز توضیح خواهم داد.

حکمت کیویلجیملی و کمالیسم

در این کتاب که موضوع آن مسئله‌ی ملی است، نپرداختن به دیدگاه‌های حکمت کیویلجیملی در این باره می‌توانست نقص بزرگی باشد. تا جایی که می‌دانم کیویلجیملی اولین شخصی است که در ترکیه از کردستان به عنوان مستعمره‌ای پنهان در چهارچوب ملت‌های تحت ستم سخن به میان آورده است. او مارکسیست کوشایی بود که خاستگاهش طبقات بالا نبود، به مسائل نظریه‌ی انقلابی می‌پرداخت، تقریباً در مورد هر موضوعی قلم می‌زد و میراث مهمی از خود بر جای گذاشت. بهتر است کیویلجیملی را به عنوان روشنفکری که از آخرین نسل روشنفکران عثمانی بود و جهانی می‌اندیشید، در نظر بگیریم. او که در چهارچوب محدوده‌های میثاق ملی می‌اندیشید و به همین خاطر از لحاظ فکری «غیرمرکز نشین» بود از روشنفکران طرفدار دولت-ملت جمهوری که نگاه از بالا به پایینی داشتند، متفاوت بود.

کیویلجیملی نخستین مارکسیستی است که بین انقلاب تاریخی و انقلاب اجتماعی تمایز قائل شد. او سعی کرد تحول جوامع بی‌طبقه را با انقلاب تاریخی و انکشاف جوامع طبقاتی را با انقلاب اجتماعی تبیین کند. بخش مهمی از جنبش انقلابی ترکیه، کیویلجیملی و به بیان بهتر، دیدگاه‌های او را نادیده گرفته است. به سبب برخی

۳- Mustafa Suphi: (۱۹۲۱-۱۸۸۳) از نخستین رهبران کمونیست انقلابی و پایه‌گذار حزب کمونیست ترکیه.

4- Hikmet Kıvılcımlı

5- Mihri Belli

از دیدگاه‌های مسئله‌دار او در عرصه‌ی سیاسی، آرای مهمی که در حوزه‌های فلسفه و تاریخ مطرح کرده بود نیز انکار شد و لایق بررسی تلقی نگردید. چنین گفته می‌شد که به خاطر آنکه مفاهیم مورد استفاده‌ی کیویلیجیملی در آثار مارکس وجود نداشت، دیدگاه‌های او نیز نمی‌توانست مارکسیستی باشند. طبق نظر برخی، کیویلیجیملی پس از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۳۰ تحت تأثیر کمالیسم قرار گرفته بود. نمونه‌ی این هم تجلیل وی از ارتش و افسران جوان در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ تلقی می‌شد.

وی تحت عنوان یول (راه) یک پژوهش جامع انجام داده است. تصور بر این است که این پژوهش در سال ۱۹۲۹ آغاز شد و در ۱۹۳۳ خاتمه یافت. کیویلیجیملی در پژوهش خود با عنوان راه دیدگاه‌های جالبی در مورد مسئله‌ی گردی، ارمنی و کمالیسم مطرح کرده است. او به عنوان عضو حزب کمونیست ترکیه (TKP) موضعی متفاوت‌تر از این حزب اتخاذ کرده است. با این حال، تفاوت‌هایی میان دیدگاه‌های او در راه و آرای سال‌های بعدی او وجود دارد. بررسی جامع دیدگاه‌های کیویلیجیملی در مورد کمالیسم و مسئله‌ی ملی فراتر از حدود این کتاب است. به همین سبب به نکات اصلی آرای او کفایت می‌کنیم.

اغراق نیست اگر بگوییم یکی از دلایل مهم ضعف ایدئولوژیک-نظری جنبش انقلابی امروز ترکیه ناشناخته بودن و یا مقبول نبودن ارزیابی‌های کیویلیجیملی از کمالیسم برای بخش‌های وسیعی از چپ است. تأکید ضدامپریالیستی رایج در برخی از احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های چپ ترکیه‌ی امروز واقعیتی است که مانع گسترش بنیان طبقاتی جنبش سوسیالیستی ترکیه است. نوشته‌های حکمت کیویلیجیملی در دهه‌ی ۱۹۳۰ علیه کسانی که بورژوازی تُرک و کمالیسم را نیرویی ضدامپریالیستی نشان می‌دادند، آموزنده است. وی در برابر تز ضدامپریالیست بودن بورژوازی تُرک چنین نوشته است:

بورژوازی تُرک ضدامپریالیست است. برای دفاع از انقلاب به هر قیمتی که شده باید از کمالیسم در ترکیه دفاع کرد. در این شرایط، این تز که جنبش‌رهایی خلق تحت ستم گرد باید منتظر بماند و غیره برای حزب ما تز چندان جدیدی نمی‌تواند باشد. این تز، تزی است که جنبش‌های انقلابی ترکیه را تبدیل به دنباله‌روی کمالیسم می‌کند و انواع و اقسام این نظریات را از جانب دنباله‌روان قدیمی که کادرهایی دم‌تکان‌دهنده برای کمالیسم‌اند، شنیده بودیم. برای کسانی که یک توده‌ی خلق تحت ستم را فدای کمالیسم می‌کنند، در اصل فداکاری هیچ انتهایی ندارد. پس معتقدان به «انقلابی‌گری» کمالیسم در برابرمان صف می‌کشند و به همین ترتیب منطق خود را تا بی‌نهایت ادامه می‌دهند.^۶

6- Kıvılcımlı, Türkiye'de Ulusal Sorun (TUS), Yol 2, s. 473.

از منظر کمالیست‌ها «غور و تأمل» در مسئله‌ی گردی جنبش ضدامپریالیستی را محدود می‌کرد. به همین خاطر برای حفاظت از سویه‌ی ضدامپریالیستی کمالیسم ضرورت داشت که آماده‌سازی انقلابی دهقانان تُرک از دستور کار خارج شود. کیویلیجیملی که مخالف این قبیل ترها بود در مقاله‌ی خود با عنوان «دشمن: بورژوازی» دست به تحلیل کمالیسم می‌زند. به زعم کیویلیجیملی که بر اتحاد کمالیسم با «اربابان فئودالی و مستبدان» تأکید می‌کرد، «کمالیسم یعنی بورژوازی تُرک ارتجاع را در آغوش گرفته است».^۷ از نظر او، «کمالیسم بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن خونی دهقانان زحمتکش ترکیه است. وقتی نام کمالیسم برده می‌شود بقایای اربابان فئودالی به علاوه‌ی سرمایه‌ی سوداگر به اضافه‌ی سرمایه‌ی مالی و بلوک دولت سرمایه‌ی مالی به ذهن متبادر می‌شود».^۸

به زعم کیویلیجیملی کمالیسم ایدئولوژی و اقتدار سیاسی بورژوازی جمهوری است:

این اژدهای چهارسر و یگانه‌ی سرمایه (بورژوازی جمهوری، کمالیسم) مادامی که در ترکیه حاکم است چیزی به جز تازیانه بر پشت دهقان تُرک نخواهد زد. این یگانه دشمن چهارسر، این کمالیسم دجال، بی‌شک این بورژوازی تُرک در روزهای قیامت سرمایه‌داری جهانی متولد شده است.^۹

کیویلیجیملی رویکرد کمالیسم که نماینده‌ی یک فهم بورژوایی دوپهلوست نسبت به دهقانان را این‌چنین بیان می‌کند: «برای به دست آوردن دل دهقان چیزی به جز مردم‌فریبی انجام نداده و دهقانان زحمتکش نیز بنا به غریزه‌ی خود دشمن خونی آن فرومایگی شده‌اند».^{۱۰} کمالیسم در حالی که واکنش دهقانان ترکیه به رژیم را به دینداری آنان نسبت می‌داد، از توضیح ارتجاع ساکنان شهرهای شرقی به سبب وابستگی دهقانان گُردستان به اربابان فئودالی لذت می‌برد. از نظر کیویلیجیملی دهقانان «می‌دانند روزی که به مبارزه با اربابان فئودالی برخیزند در مقابل خود دم‌ودستگاه دولت کمالیستی را با تمام درندگی‌اش خواهند یافت. به همین خاطر، دهقانان وقتی می‌گویند بیا باید اربابان فئودالی را از میدان به در کنیم ترس آن را دارند که به چاله‌ای ظالمانه و عمیق‌تر درغلتنند».^{۱۱}

کمالیسم هیچ‌گاه مخالف اربابان فئودالی نبوده است که در شرق بر دهقانان گُرد ستم کرده‌اند. «زیرا کمالیسم در هیچ‌یک از موضوعات اجتماعی مستقیماً مرتبط با مناسبات طبقاتی نتوانسته "حَلَقی/مردمی" باشد. یعنی ناتوان

7- Kıvılcımlı, "Düğman: Burjuvazi", Yol 2, s. 121.

8- Kıvılcımlı, "Müttefik: Köylü", Yol 2, s. 255.

9- Kıvılcımlı, "Müttefik: Köylü", Yol 2, s. 256.

10- Kıvılcımlı, "Burjuvazi ve Köylü", Yol 2, s. 137.

11- Kıvılcımlı, TUS, Yol 2, s. 390.

از تأسیس دموکراسی بورژوازی بوده و همواره از روش‌های انقلابی راستین زهره‌تَرک شده است.^{۱۲} کمالیسم در خلال جنگ استقلال از آنجایی که از یک جنبش دهقانی گسترده و دموکراتیک می‌هراسید، از سلطنت در برابر خلق/مردم همواره همانند یک سپر استفاده کرده است.

امروزه نیز کمالیسم از آنجایی که واژه‌ی شدیدی از دست‌یابی جنبش دهقانی گسترده و دموکراتیک در کردستان به سطوح بالا دارد، اربابان و خان‌های فئودالی را در برابر خلق تهی‌دست کردستان به‌سان یک سپر به کار می‌گیرد. با این حال، «خلق تهی‌دست گرد نیز با ساطوری که کمالیسم هر روز بر گرده‌ی آن فرو می‌کند به صورت عملی آموخته است که کمالیسم در شهرهای شرقی متحد اربابان فئودالی و بقایای آن‌هاست. به همین خاطر، خلق تهی‌دست گرد به هیچ‌وجه اصطلاحاً به دروغ‌هایی که بورژوازی جمهوری از مسند بلندمرتبه‌ی خود علیه اربابان فئودالی می‌گوید، گوش نمی‌سپارد».^{۱۳} کیویلجیملی بر این نکته تأکید دارد که بورژوازی کمالیست مایل است سیاست دهقانی وابسته به عادات و رسوم، محافظه‌کاری و ارتجاع روستاها را به نفع خود به کار گیرد: «کمالیسم تا سرحدّ مرگ از تورم توده‌ی پرولترها در دهات می‌ترسد. به بیان دیگر، کمالیسم اکنون تبدیل به جریان مضرّی شده که مانع از توسعه‌ی نیروهای مولّد در ترکیه می‌شود».^{۱۴}

حکمت کیویلجیملی، مسئله‌ی ارمنی و گردی

کیویلجیملی در جزوه‌ی مسئله‌ی ملی در ترکیه به مسئله‌ی ارمنی و گردی می‌پردازد. او در متن مقدمه با اشاره به این گفته‌ی مارکس که «ملتی که به دیگران ستم کند خود نمی‌تواند آزاد باشد»^{۱۵} با طرح پرسشی جالب بررسی خود را می‌آغازد: «آیا در ترکیه یک ملت بیگانه و تحت ستم وجود دارد؟» پاسخ او به این پرسش مثبت است و وی بر وجود ملت‌های تحت ستم در ترکیه تأکید می‌کند. در ترکیه نامی ناشناخته، اسرارانگیز و برای آنکه کسی متوجه نشود، نامشخص کشف شده است:

شرق یا شهرهای شرقی! این تعریف چنان مبهم است که بورژوازی جمهوریت امروزه معنای مدّ نظر خود را به آن می‌بخشد، آن را به طریقی که خود می‌خواهد معرفی می‌کند و کسی به هیچ ترتیب نمی‌تواند متوجه شود منظور کمالیسم از آن یا معنای مورد نظر چیست. با این حال، ما نه شرکت‌های سهامی

12- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 415.

13- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 390.

14- Kivılcımlı, "Müttefik: Köylü", Yol 2, s. 236.

۱۵- این جمله را نه مارکس بلکه انگلس گفته است. این واقعیت در فصل چهارم کتاب تبیین شده است.

کمالیسم هستیم و نه روشنفکر خُرده‌بورژوازی معتقد به اوهام (...). اگر می‌خواهیم «مارکسیست‌هایی» نباشیم که اسباب تفریح بورژوازی را فراهم می‌کنند، باید این مسئله را همان‌طور که هست، مادیت انضمامی نهفته در «پرده‌ی اوهام بی‌نام» را با نام و رسم آن فریاد بزنیم: مسئله‌ی شرق در ترکیه و موضوع شهرهای شرقی منازعه بر سر ملیت است!^{۱۶}

اگر به این نکته توجه کنیم که سطور بالا در سال‌های ابتدایی دهه‌ی ۱۹۳۰ نگاشته شده‌اند آنگاه بداعت کیویلیجیملی به چشم می‌آید. از منظر وی که با اصول لنینیستی به این موضوع می‌پردازد، مسئله‌ی شرق مسئله‌ی ملیت گُردی است. این نقطه‌نظر کیویلیجیملی را نمی‌توان به نسل‌های سوسیالیست منتقل کرد؛ از انتقال آن جلوگیری شده است.

طبق نظر کیویلیجیملی شهرهای شرقی در گذشته دو نام شناخته‌شده یا نشده داشتند: ارمنستان-کردستان. او به این موضوع اشاره می‌کند که این نام‌ها در دوران عثمانی استفاده می‌شدند. وی به‌رغم اینکه این اسامی در نقشه‌ی امروز ترکیه وجود ندارند دست به پژوهش در این رابطه می‌زند که آیا در شهرهای شرقی ملیت‌های ارمنی و گُردی وجود دارند یا نه. وی از مهاجرت اجباری ارمنی‌ها سخن می‌گوید. از نظر او، بورژوازی مشروطه در ترکیه موجب مهاجرت اجباری ملیت ارمنی شده است، ملیتی که تهدیدی اساسی و بزرگ در نظر گرفته می‌شد.

دم‌ودستگاه دولتی اتحاد و ترقی با تصمیم غیرقانونی به قدرت رسید؛ اربابان فئودالی گُرد در قالب سازمان‌های شبه‌نظامی تسلیح شدند. گُردها و تُرک‌ها به نحوی که نمونه‌ی آن در جهان وجود ندارد و با وحشتی نابکارانه دست به قتل‌عام ارمنیان زدند. اما همان‌قدر که بورژوازی مشروطه‌ی تُرک از این قتل‌عام سود برد، اربابان فئودالی گُرد هم، حتی شاید بیشتر منتفع شدند. اربابان فئودالی در کردستان بی‌رقیب شدند و به واسطه‌ی مال و منالی که از تاراج ارمنی‌ها به دست آوردند، به وزن خود اضافه کردند.^{۱۷}

این تر که اربابان فئودالی گُرد بیشترین منفعت را از مال و منال ارمنی‌ها بردند بحث‌برانگیز و اغراق‌شده است؛ اما از منظر تأکید بر مهاجرت اجباری ارمنی‌ها رویکرد مهمی است.

کیویلیجیملی در باب رهایی ملی و اجتماعی به منظور اجتناب از تبدیل شدن به عروسکی در دستان طبقات دشمن و امپریالیسم یک تاکتیک لنینیستی واقع‌گرایانه پیش می‌نهد: «با این تاکتیک، فراموشی ظلمی که بورژوازی تُرک

16- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 318.

17- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 321.

در حق خلق ارمنی روا داشته حتی نمی‌تواند محل بحث باشد.^{۱۸} پس از نابودی ارمنی‌ها تنها مشکلی که در شرق باقی ماند مسئله‌ی گردی بود. زیرا «بورژوازی تُرک که اقتدار سیاسی را در اختیار دارد، دست در دست‌های عشیره‌ها و اربابان فئودالی گرد که یک نظام قبیله‌ای عقب‌مانده به لحاظ اقتصادی هستند، توانسته است تقریباً ریشه‌ی ارمنی‌ها در ترکیه را که نماینده‌ی توسعه‌ی اقتصادی پیشرفته‌تری بودند، بخشکاند. بورژوازی تُرک به ناگهان در کردستان بزرگ فقط با گُردها رودررو قرار گرفت.^{۱۹}

کیویلیجیملی واقعیت ملت و مسئله‌ی ملی به مثابه‌ی یک مشکل اجتماعی پیچیده را آشکارا نقطه‌ضعف مارکسیسم در نظر می‌گیرد: «مسئله‌ی ملیت بیش از آنکه مشکل کمینترن باشد ضعیف‌ترین جبهه‌ی حزب ماست». ^{۲۰} وی مارکسیستی بود که در رابطه با رویکرد به مسئله‌ی ملی تفاوت اساسی بین انترناسیونال اول و دوم را به خوبی درک کرده بود. انترناسیونال سوم، به موضوعی که انترناسیونال دوم در موردش اهمال کرده بود اما لنین بر آن تأکید داشت، یعنی رابطه‌ی بین مبارزات رهایی ملی و انقلاب سوسیالیستی اهمیت می‌داد. کیویلیجیملی در مورد جنبش رهایی ملی و سرکوب ملت گرد در ترکیه چنین نوشته بود:

ترکیه خود شاهد یکی از این جنبش‌های رهایی ملی مهم بوده است. اما این جنبش رهایی به خاطر آنکه تن به اقتدار و دیکتاتوری بورژوازی کمالیستی داد نتوانست از خصلت‌ها و تناقضات سرمایه‌داری خلاص شود. و اساساً نمی‌توانست خلاص شود. همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، به‌رغم اینکه ترکیه در روابط خارجی ملتی تحت ستم بود اما در روابط داخلی هیچ ابایی از ایفای نقش یک ملت ستم‌گر نداشت. امروز در جمعیت ترکیه دو ملیت وجود دارد که جمعیت زیادی را شامل می‌شوند: تُرک‌ها و گُردها. از آنجایی که اقتدار و تفوق سیاسی، اقتصادی در اختیار بورژوازی تُرک بوده است، خلق گرد تحت عنوان موهوم و نامشخص «شهرهای شرقی»، در معرض یک استعمار خاص و پنهان، یک ادغام شدید و به بیان درست‌تر یک سیاست نابودسازی قرار گرفت. این سیاست نابودکننده و استعماری کمالیسم به سبب الزامات تاریخی و سیاسی متعدد، در توازن قوای بین‌المللی تا به امروز شاهد توجهی بی‌طرفانه یا بی‌تفاوتی بوده است.^{۲۱}

در فراز بالا سه نکته جالب توجه است. ترکیه هم ملتی تحت ستم و هم ستم‌گر است؛ کردستان یک مستعمره‌ی

18- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 321.

19- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 331.

20- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 325.

21- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 326.

خاص و پنهان است؛^{۲۲} سیاست استعماری کمالیسم به سبب الزامات سیاسی و سیاست توازن قوای بین‌المللی به حد کافی توجهات را جلب نکرده است. کیویلیجیملی کمالیسم را در برابر مسئله‌ی گردی چنین ارزیابی می‌کند: «لشکرکشی‌هایی خونین در جهت مطیع‌سازی- حکومت نظامی مداوم اما بدون اطلاع‌رسانی- سیاست نظامی نابودگرانه! سیاست پیروز کمالیسم در شهرهای شرقی همین است».^{۲۳}

کمالیسم از منظر کیویلیجیملی رژیم‌پورژوایی است که با اتکا بر خشونت نظامی هم زحمتکش‌شان ترکیه و هم ملت گرد را سرکوب می‌کند. وی سیاست کمالیسم در قبال خلق گرد را شدیداً نقد می‌کند:

تاکنون در عصیان‌هایی که دائماً شکست خورده‌اند، اردوکشی‌های مطیع‌ساز کمالیسم در برابر خلق گرد با وحشت نظامی‌گرانه‌ی درنده‌تر از آنچه یک گرگ با گله‌ی گوسفندان می‌کند، گردها را به چنگ و دندان کشیده و سپس با گفتن اینکه برای اردوکشی هزینه کرده‌ام از مردمان همان منطقه «پول بیشتری»^{۲۴} گرفته، همانند آنچه در زمان‌های قدیم پس از افطارهای فتودالی [به مهمانان م] داده می‌شد. به بیان دیگر، پرداخت مخارج عصیان را نیز به گردن روستاهایی می‌اندازد که از فرط گرسنگی در حال فروپاشی‌اند.^{۲۵}

کیویلیجیملی درباره‌ی شعار «شلیک کنید، حمله نکنید» که بی‌رحمی افسران، سربازان و پلیس را در برابر خلق گرد نشان می‌دهد، چنین می‌گوید:

این شعار از جانب مباشران عمومی اولیه^{۲۶} که در کردستان نقش آتیلاهای مدرن را دارند، واو به واو به تمام واحدهای محافظان، افسران، ژاندارم‌ها و سربازان به صورت «غیرقانونی» تعمیم یافته است! (...)

۲۲- یکی از نویسندگانی که به مسئله‌ی گردی پرداخته و وضعیت کردستان را از مستعمرات نیز بدتر می‌داند اسماعیل بشیکچی است. اما از آنجایی که در اینجا به بررسی انتقادی دیدگاه‌های سوسیالیست‌هایی می‌پردازیم که به خود مارکسیست-لنینیست می‌گویند، نقطه‌نظرات بشیکچی را مطرح نمی‌کنیم.

23- Kıvılcımlı, TUS, Yol 2, s. 326.

۲۴- اصطلاح (diş kirası) در زبان ترکی به معنای «پول دندان» است. این اصطلاح به یکی از رسوم دوران عثمانی ارجاع دارد که در آن پس از افطار در دربار و میهمان‌خانه‌های ثروتمندان به مسافران هدیه و یا پول داده می‌شد. گفته می‌شود صاحب افطاری موقع خروج مهمانان از دربار یا خانه مقداری پول و یا هدیه‌ای کوچک را در کیسه‌ای مخملی گذاشته و با صرف این جمله به آن‌ها تقدیم می‌کرد: «شما مهمان من بودید و برای اینکه من ثواب ببرم سختی کشیدید و دندان‌هایتان را خسته کردید، این هم پول/ هدیه‌ای برای دندان‌تان». در اینجا منظور نویسنده آن است که «پول دندان» که در رسوم گذشته به مهمانان داده می‌شد این بار به صورتی طعنه‌آمیز از طرف دولت کمالیستی به خاطر هزینه‌های لشکرکشی از مردم گرد ستانده شده است. م.

25- Kıvılcımlı, TUS, Yol 2, s. 407-408.

۲۶- مباشران عمومی اولیه (Birinci Genel Müfettişlik) نخستین فرمانداری‌های منطقه‌ای در ترکیه، به‌ویژه در مناطق گردنشین بودند که اقتدار و نظارت کاملی بر نیروهای کشوری، نظامی و قضایی داشتند. این فرمانداری‌ها بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۵۲ فعالیت کردند.

به همین سبب، مباشران عمومی اولیه که شعار «شلیک کنید، حمله نکنید» را در کردستان متحقق ساخته‌اند، تجلی آشکار سیاست کمالیستی در آن منطقه‌اند؛ این اُس و اساس سیاست استعماری اجرایشده در کردستان است.^{۲۷}

کیویلیجیملی بر این نکته تأکید دارد که نهاد مباشران عمومی نخستین نهادی بود که علیه گُردها تأسیس شد و دائماً ایجاد رعب و وحشت می‌کرد: «مباشران عمومی نهادی است که از سال ۱۹۲۶ به بعد شروع به ایجاد رعب و وحشت کرد و نهادی است متکی بر دیکتاتوری "قانونی" نظامی و استعماری که به منظور گسترش کمالیسم در کشور و استفاده از ابزار ترور در مناطق مقتضی تأسیس شد. در کردستان این نهاد اواخر سال ۱۹۲۷ برای نخستین بار آغاز به کار کرد».^{۲۸}

این گفته‌ی مصطلح در گذشته که «ملت تُرک آدم نمی‌شود» اینک پارچه‌ای در قباره‌ی خاص گُردها شده است. طبق نظر ایدئولوگ‌های بورژوازی کمالیستی «گُردها آدم نمی‌شوند». وزیر امور داخلی در رابطه با گُردها ابایی از گفتن این جملات ندارد: «باید عاصیان، راهزنان، تبه‌کاران، یاغیان و غیره را سرب‌راه کرد، بی‌امان تحت تعقیب قرار داد، یکی یکی آن‌ها را نابود کرد و تا زمانی که یک نفر از آن‌ها باقی نماند همه را در هم شکست و غیره».^{۲۹} کیویلیجیملی سیاست استعماری بورژوازی تُرک در کردستان را چنین توصیف می‌کند: «دستگاه خُردکننده‌ی بوروکراسی، رعب و وحشت به دست ژاندارم‌ها، حملات چاقوکشانه‌ی ارتش... این‌ها سیاست استعماری بورژوازی تُرک در کردستان است».^{۳۰} سیاست کمالیستی بر مبنای ظلم و ستم سه‌گانه‌ی بوروکراسی-ژاندارم-ارتش پایه‌گذاری شده است.

سیاست پی‌گرفته‌شده در کردستان چیست؟ هدف کمالیسم در کردستان چیست؟ پاسخ کیویلیجیملی چنین است: «چه از نظر فرهنگ، چه از لحاظ حکومت، هدف کمالیسم در کردستان انکار وجود خلق گُرد در آنجا، نابودی این موجودیت در تمام موارد، در هم کوبیدن و خاموش کردن صدای آن است. هدفِ خصلتِ حکومتی و فرهنگی همین است».^{۳۱} کیویلیجیملی با اشاره به اسناد رژیم کمالیستی در رابطه با انکار خلق گُرد چنین می‌نویسد: «کمالیسم نه حقوق فرهنگی گُردها بلکه حتی موجودیت آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد».^{۳۲} کسی که در برابر

27- Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. 408.

28- Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. 409.

۲۹- سخنان وزیر به نقل از کیویلیجیملی (Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. ۴۰۹-۴۱۰) است.

30- Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. 415.

31- Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. 426.

32- Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. 427.

سرکوبی که به ستم‌دیدگان روا داشته می‌شود ساکت بماند، نه سوسیالیست که حتی نمی‌تواند دموکرات باشد. کیویلیجیملی با اشاره به اینکه حزب طبقه‌ی کارگری که از مبارزه‌ی تمام ستم‌دیدگان حمایت نکند نمی‌تواند نقش رهبری‌کننده داشته باشد، چنین می‌گوید: «پرولتاریای ترکیه و پیش‌گامان آن به همان اندازه‌ای که این دیکتاتوری نظامی بر تمام ستم‌دیدگان رهبری دارد باید رهبر آگاهانه‌ی آنها باشد. از آنجایی که مسئله‌ی شهرهای شرقی مسئله‌ای ملی است، در بررسی این مسئله از این منظر - در مقایسه با نزدیکی به موج‌های انقلابی جدید جهان - مطمئناً تأخیر داشته‌ایم و عقب افتاده‌ایم».^{۳۳}

کیویلیجیملی پس از بررسی دو شورش وقوع‌یافته در کردستان (شورش ۱۹۲۵ شیخ سعید و عصیان ۱۹۲۷ شهر آغری) از منظر ملی و جهانی نتایج به دست آمده را چنین می‌نویسد:

۱. شورش شیخ سعید: الف) درون کشور، از آنجایی که ضدحمله‌ی اربابان فتودالی علیه سرمایه‌داری بود، شورشی ضدانقلابی بود. ب) از منظر جهانی، به خاطر آنکه چشم کمک از جانب امپریالیسم داشت نیز مجدداً ضدانقلابی بود. در این شرایط، شورش شیخ سعید چه از منظر ملی و چه بین‌المللی ضدانقلابی بود.

۲. شورش کوه آغری: الف) در داخل کشور می‌خواست عصیانی علیه بورژوازی ترکی باشد که گردها را به عنوان یک ملت سرکوب می‌کرد. این جنبش‌رهایی ملی که در برابر ستم سرمایه‌داری به پا خاست، تا جایی که رهایی طبقات زحمتکش فرودست را نمایندگی می‌کرد، در داخل کشور یک جنبش پیشرو و انقلابی محسوب می‌شد، ب) از منظر جهانی شورشیان آغری بر امپریالیسم لورنسی اتکا کردند. امپریالیسم به معنای ضدانقلاب جهانی است. در این شرایط شورش آغری از منظر جهانی جنبشی ضدانقلابی است.^{۳۴}

به زعم کیویلیجیملی این شورش‌ها «قصد داشتند آلت و عروسکی در دستان امپریالیسم جهانی شوند و با اتکا بر آن وقوع و خاتمه یافتند. به همین دلیل خصلتی ضدانقلابی داشتند. حتی شورش آغری که "تجزیه‌طلبانه" محسوب می‌شد نیز تبدیل به چنین ماجرای شد».^{۳۵}

کیویلیجیملی در رابطه با شورش‌های گردی از کمک دولت‌های امپریالیستی به جنبش ملی گردی صحبت کرده است. دیدگاه‌هایی وجود دارند که معتقدند ادعای کیویلیجیملی درباره‌ی شورش آغری که آن را بدون نشان دادن

33- Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. 326.

34- Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. 457.

35- Kivilcimli, TUS, Yol 2, s. 466.

حتی یک دلیل بازیچه‌ی امپریالیسم قلمداد می‌کرد، حاکی از تأثیر نسبی ایدئولوژی کمالیستی بر اوست. وی در رابطه با عصیان‌های گردی چنین مطالبی نیز نوشته است:

آیا ممکن است عصیانی که طبقات گسترده‌ی خلق را بر پا می‌دارد، بدون دلیل باشد؟ علت عصیان‌ها در شهرهای شرقی آیا تنها می‌تواند ناشی از حمله‌ی ارتجاعی اربابان فئودالی و دستان خارجی پشت آن باشد؟ اگر طبقات ستم‌دیده‌ی گسترده‌ی خلق وجود نداشته باشند آیا احتمالی برای شوراندن آن طبقات ایجاد می‌شود؟ در این شرایط، چه کسی نقش اصلی را در تداوم عصیان‌ها بدین شکل ایفا می‌کند؟ اجازه دهید بگوییم شورش شیخ سعید صرفاً شورشی ضدانقلابی است. بسیار خوب، آیا مسئله‌ی اخیر کوه آغری نیز چنین است؟ پس از طرح این سوالات به صورت جامع‌تری مشخص می‌شود که بزرگ‌ترین دلیل این عصیان‌ها کمالیسم است.^{۳۶}

به زعم کیویلجیملی، «خلق کردستان و دهقانان گرد به سبب سرکوب‌های ملی و اجتماعی در زمان جنگ استقلال تبدیل به یک نقطه‌ی عطف می‌شوند».^{۳۷} ویژگی‌های اصلی این نقطه‌ی عطف عبارتند از: ۱. طبقات خلقی کردستان، به واسطه‌ی درس‌هایی که از دو شورش مهم گرفته‌اند، آگاهی یافته‌اند. در داخل کشور، نه اربابان فئودالی گرد و نه بورژوازی گرد در مسیر رهایی، رفیق و همراه خلق کردستان نخواهند بود. در خارج از کشور نیز، امپریالیسم هیچ‌گاه رهایی راستین خلق کردستان را نخواهد خواست. ۲. خلق تهی‌دست کردستان در جهت دستیابی به رهایی ملی به دو چیز نیاز دارد: یک هدف ملموس و روش‌ها و اشکال نوین جنگی.^{۳۸}

می‌توان گفت کیویلجیملی که این سطور را در سال‌های بین ۱۹۳۳-۱۹۲۹ نگاشته بود، به نسبت حزب کمونیست ترکیه مترقی‌تر بود، اما نباید ادعای تأثیرپذیری کیویلجیملی از ملی‌گرایی ترک پس از ۱۹۳۵ را نیز فراموش کرد. مایلم بخش مربوط به کیویلجیملی را با این کلمات «پیشرو» وی به پایان برم: تفکر و فرهنگ گردی در نسبت مستقیم با مدت‌زمان و خشونت سرکوب ناشی از تفوق بورژوازی ترک گسترش خواهد یافت و یک‌دست خواهد شد. خلق کردستان صاحب چنان «سر گردی» می‌هستند که هر چقدر هم آن سر له شود، در واقع بزرگ‌تر می‌شود و هر چه آن سر بریده شود در اصل تکثیر می‌یابد، همانند دیوهای افسانه‌ای چند سر.^{۳۹}

36- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 421.

37- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 463.

38- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 463.

39- Kivılcımlı, TUS, Yol 2, s. 340-341.

نقدهایی به کیویلجیملی

باید انتقادات به کیویلجیملی را نیز به‌طور خلاصه بیان کنیم.^{۴۰} تا جایی که در جریانم، در رابطه با موضع کیویلجیملی در برابر مسئله‌ی کردی، گاریس آلتین‌اوغلو و رجب ماراشلی انتقاداتی داشته‌اند. هر دو نفر نیز با اذعان به اینکه کیویلجیملی تحلیل‌های حائز اهمیتی در باب مسئله‌ی کردی انجام داده به کاستی‌های وی اشاره می‌کنند. آلتین‌اوغلو چنین می‌نویسد: «کیویلجیملی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ مسئله‌ی ترکی-کردی را از منظری انترناسیونالیستی بررسی می‌کرد بعدها از این رویکرد فاصله گرفت و در قالب یک موضع کمالیستی و ملی‌گرایانه‌ی ترکی نوعی تحول یافته بود. او در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ ترجیح داد هیچ اشاره‌ای به مسئله‌ی کردی نکند».^{۴۱} به زعم آلتین‌اوغلو، دو حکمت کیویلجیملی وجود دارد: کیویلجیملی اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ و کیویلجیملی پس از آن. آلتین‌اوغلو عدم اشاره‌ی کیویلجیملی در برنامه‌ی حزبی که خود پایه گذاشت، حزب وطن (Vatan Partisi)، و نیز آثار بعدی وی به مسئله‌ی کردی را نمونه می‌آورد.^{۴۲}

رجب ماراشلی، کیویلجیملی را حول چند نکته نقد کرده است. ماراشلی نقطه‌ی آغاز رویکرد کیویلجیملی یعنی «برطرف شدن» مسئله‌ی ارمنی را اشتباه و ناقص می‌داند. از نظر او، «نادیده گرفتن تلفات قتل‌عام و عدم اشاره به برنامه‌ی مهاجرت اجباری ارمنی‌ها از جانب کیویلجیملی نقصان مهمی است. علاوه بر این، کیویلجیملی همین‌که جدایی ارمنی‌ها از سرزمین مادری‌شان در نتیجه‌ی تبعید و قتل‌عام و اجبار به زندگی تحت هویت‌هایی که به آن‌ها تعلق ندارند را مسئله نمی‌داند و معتقد است که مسئله‌ی ارمنی برطرف شده است، به خودی خود دچار اشتباهی وخیم می‌شود». ماراشلی موضع اولیه‌ی کیویلجیملی در باب مسئله‌ی کردی را چنین تعریف می‌کند:

کیویلجیملی در این اثر خود اولین فردی بود که تا آن زمان کردها را یک ملت، کردستان را یک کشور و جنبش ملی کردی را نیروی ذخیره‌ی استراتژیک انقلاب سوسیالیستی ارزیابی می‌کرد، موضوعی که تا دهه‌ی ۱۹۷۰ نیز محل بحث نشد. به بیان دیگر، وی مسئله‌ی کردی را تنها محدود به واقعیتی جامعه‌شناختی نمی‌کرد بلکه نقش سیاسی آن را نیز در نظر می‌گرفت.^{۴۳}

۴۰- تا جایی که می‌دانم، نخستین منتقدان مراد بلگه و دمیر کوچوک‌آیدین بودند. از آنجایی که این انتقادات ربطی به مسئله‌ی ملی ندارند به آن‌ها نمی‌پردازیم.

41- Garbis Altınoğlu, "Türk-Kürt Sorunu ve Hikmet Kıvılcımlı".

۴۲- طبق روایتی در یک کنفرانس از حکمت کیویلجیملی پرسیده می‌شود که «چرا از تفکرات پیشین خود در مورد مسئله‌ی کردی دست کشیده و دیگر اشاره‌ای به آن نمی‌کنند؟»؛ او نیز در حالی که با انگشت اشاره و شست دست راست خود دایره‌ای کشید نشانه‌ای ترسیم کرد که به معنای «جراتش را ندارم» بود.

۴۳- رجب ماراشلی، متن ارائه‌شده در کنفرانس «نقد نیروهای کمکی شرق».

طبق نظر رجب ماراشلی، دیدگاه کیویلیجیملی مبنی بر ضدامپریالیست بودن کمالیسم نادرست است. ماراشلی که منتقد گفتمان کمالیسم به مثابه‌ی نیروی ضدامپریالیستی است، در رابطه با مسئله‌ی ارمنی و گردی نیز به انتقاد از «سیاست بلشویک‌ها» می‌پردازد. به گفته‌ی ماراشلی:

بلشویک‌ها با دغدغه‌ی بسته نگه داشتن مرزهای جنوبی خود به روی مداخله‌ی امپریالیستی ترجیح دادند با بوروکراسی کمالیستی به توافق برسند. کیویلیجیملی از آنجایی که حاضر نبود حتی فکر کوچک‌ترین انتقادی به بلشویک‌ها را از گوشه‌ی ذهن خود بگذرانند، دست درازشده به سمت بوروکراسی کمالیستی را نه تنها نقد نکرد بلکه به ستایش از آن پرداخت. این در حالی است که بوروکراسی روسی تحت لوای بلشویسم نه به دنبال گسترش حداکثری انقلاب بلکه محدودسازی آن در جهت تثبیت مرزهای قدیم روسیه بود و به همین سبب، نه جنبش ملی گردی و ارمنی را بلکه حکومت آنکارا که در پی بازسازی اقتدار عثمانی بود به عنوان حکومت مشروع پذیرفته است. حکومت بلشویک‌ها از طریق معاهدات کارس و مسکو (۱۹۲۱) بسیار پیش از این سرنوشت ارمنستان و کردستان را تقدیم کمالیست‌ها کرده بود.^{۴۴}

هر چقدر هم که انتقادات ماراشلی به خاطر یکسان‌سازی بوروکراسی بلشویکی و روسی مسئله‌دار باشد اما باید اذعان کرد که برخی از مشکلات را به نحوی درخور بیان کرده است.

واقعیت ملت و مهری بللی

در اینجا لازم است به بررسی انتقادی دیدگاه‌های مهری بللی، یکی از رهبران جنبش سوسیالیستی ترکیه و یکی از اشخاصی که بر نسل مشخصی تأثیر داشت، در باب ملت پردازیم. بللی مقاله‌ای دارد با عنوان «واقعیت ملت»^{۴۵} که در سال ۱۹۶۹ نگاشته شد. این مقاله که در کتابی به نام نوشته‌های مهری بللی: ۱۹۷۰-۱۹۶۵ انتشار یافته بود، در آگوست ۲۰۱۴ در نشریه‌ی تئوری نیز منتشر شد.^{۴۶} پرداختن مهری بللی به مسئله‌ی گردی در زمانی که

۴۴- رجب ماراشلی، همان.

۴۵- مقاله‌ی «واقعیت ملت» به عنوان متن کنفرانسی در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه آنکارا آماده شده اما در روزی که قرار بود کنفرانس برگزار شود، یعنی ۲۰ مارس ۱۹۶۹، مهری بللی به خاطر مقاله‌ای به نام «ضد انقلاب در ترکیه» بازداشت شد و نتوانست مقاله‌ی خود را ارائه دهد و متن سخنرانی او، زمانی که وی در زندان بود در نشریه‌ی آیدینلیک (روشنایی) منتشر شد (یادداشت کتاب).

۴۶- مقاله‌ی «واقعیت ملت» در سایت اینترنتی انجمن فرهنگ و هنور جفرانده نیز منتشر شده است. در نسخه‌ی نشریه‌ی تئوری پاراگراف نخست مقاله موجود نیست. نخستین پاراگراف که در سایت انجمن جفرانده انتشار یافته چنین است: «اینکه در ترکیه کدام مسائل به بحث گذاشته خواهند شد و اینکه از کدام موضوعات صحبت خواهد شد را نه نیروهای طرفدار وضع موجود و هم‌دستان امپریالیسم بلکه انقلابیون تعیین خواهند کرد. به منظور پیروزی مبارزه‌ی انقلاب ملی دموکراتیک خلق ما، در جهت ترکیه‌ای کاملاً مستقل و به‌راستی دموکراتیک، موضوعاتی که در موردشان باید شفاف‌سازی شود یک به یک در نشریه‌ی آیدینلیک

این موضوع تابو به حساب می‌آید، مبادرتی در خور ستایش است. امروز نقد مقاله‌ای که ۴۶ سال پیش نگاشته شده از بعضی جهات مسئله‌دار است. علاوه بر این، مهری بللی که از احترام مشخصی برخوردار است در دوران پایانی حیات خود نزدیکی بیشتری به مسئله‌ی گردی پیدا کرد. با این حال، متن حاضر به خاطر این نگاشته شده که نشریه‌ی تئوری مدافع برخی از تفکرات «نادرست» مهری بللی در مقاله‌ی مذکور است. بنابراین نقدی که در اینجا مطرح می‌کنیم، نقد مقاله‌ی ۴۶ سال پیش مهری بللی و دیدگاهی است که نشریه‌ی تئوری اکنون مدافع آن است. بللی مقاله‌ی خود را چنین می‌آغازد:

طی جنگ جهانی دوم در جبهه‌ی شرق، زمانی که دشوارترین و خونبارترین نبردها در حال وقوع و ارتش آلمان نازی تا عمق خاک شوروی نفوذ کرده بود و پشت دیوارهای استالینگراد کمین داشت، اتحاد شوروی احساس نیاز کرد تا سرود ملی رسمی خود را تغییر دهد. تا سال ۱۹۴۳، سرود ملی اتحاد شوروی سرود انترناسیونال بود. از ۱۹۴۳ به بعد، سرود ملی امروزی را قبول کردند.^{۴۷}

و چنین ادامه می‌دهد:

چسبیدن چهارچنگالی ملت‌هایی که به نظمی سوسیالیستی گذر کرده‌اند به ارزش‌های خود، بسیج آن‌ها در جهت رشد و گسترش بدون مانع فرهنگ‌هایشان نشانگر چیست؟ اینکه قوی‌ترین عامل تحرک‌بخش به توده‌ها، نه فقط در کشورهای سوسیالیستی بلکه در کشورهای درون نظام جهانی کاپیتالیستی هم ملی‌گرایی است، چه چیزی را اثبات می‌کند؟ به نظر من، این اثبات عظیم‌ترین واقعیت عصر ما یعنی واقعیت ملت است.^{۴۸}

تحلیل‌های حول گسترش ملی‌گرایی هم در اتحاد شوروی و هم در نظام جهانی سرمایه‌داری صحیح است. مشکل نتیجه‌ای است که از این تحلیل‌ها استخراج می‌شود. به نتایجی که بللی از این تحلیل‌ها گرفته بعدتر اشاره خواهیم کرد. اجازه دهید نخست به دیدگاه‌های وی در باب تعریف ملت بپردازیم. مهری بللی در حالی که چهار عنصر تشکیل‌دهنده‌ی ملت را تبیین می‌کند به نقل تعریف ملت طبق دیدگاه‌های استالین می‌پردازد، امری که در آثار سوسیالیستی نهادینه شده است. وی عنوان می‌کند که شعارهای «ملت» و «وطن» در وهله‌ی نخست شعار انقلاب‌های بورژوادموکراتیک بودند و برای نخستین بار از جانب بورژوازی در دوران انقلاب‌ها مطرح شدند. اما

بررسی خواهند شد. سرکوب و تدابیر مرعوب‌کننده‌ای که مانع از این هدف می‌شوند نمی‌توانند جلوی ما را بگیرند». نشریه‌ی تئوری این پاراگراف را ذکر نکرده است.

47- Mihri Belli, "Millet Gerçeği", Teori, Ağustos 2014, sayı 295, s. 5.

48- Mihri Belli, a.g.e., s. 5.

بورژوازی که در عصر امپریالیسم خصلت ملی خود را از دست داده و دیگر میلی به تکمیل انقلاب بورژوازی ندارد در میانه‌ی راه باز می‌ماند و دیر یا زود به مصالحه با نیروهای ضدانقلابی می‌رسد:

در این شرایط، شعارهای «ملت» و «وطن» که زمانی بورژوازی مطرح‌شان کرد و از آن‌ها حفاظت نمود به دست انقلابی‌ترین و در عین حال ملی‌ترین نیروی جامعه یعنی زحمتکش‌شان می‌افتند. و بالا نگه داشتن پرچم ملی‌گرایی با تمام قوا وظیفه‌ی تاریخی سوسیالیست‌هایی می‌شود که نمایندگان دلخواست‌های واقعی زحمتکش‌اند.^{۴۹}

به زعم مهری بللی، سوسیالیسم تنها در جامعه‌ای استقلال‌یافته و ملی‌شده می‌تواند تأسیس شود. ماده‌ی مورد نیاز سوسیالیسم، شهروند آزادِ ملت است. تحقق تام و تمام دموکراتیک شرط حصول سوسیالیسم است. علاوه بر این، «همراه با گذار به سوسیالیسم، امتیازهای ملی موجب جلوگیری از سرکوب ملت‌های کوچک به دست ملت‌های بزرگ می‌شوند اما انقلاب سوسیالیستی، دست‌کم در مرحله‌ی نخست آن، نه تنها موجب نابودی ملت‌ها نشده است بلکه ظرف دوره‌ای طولانی، منجر به انکشاف و توسعه‌ی فرهنگ‌های ملی شده است. البته چنین گسترشی، گواهی بر واقعیت نداشتن این گفته‌ی آلکسی تولستوی نیست که «رودخانه‌های ملقب به ملت روزی در اقیانوس انسانیت ادغام خواهند شد».

به گفته‌ی بللی، از آنجایی که عظیم‌ترین واقعیت عصر ما واقعیت ملت است، وظیفه‌ی انقلابی این عصر نابودی تمام موانع موجود بر سر راه استقلال و تبدیل شدن جامعه‌ی ترکیه به یک ملت تام و تمام است. وی از عدم تناقض «ملی‌گرایی عمیق» با انترناسیونالیسم سخن می‌گوید: «ملی‌گرایی در معنای عمیق آن، بدون آنکه دچار کوته‌بینی، اومانیسیم و جهان‌وطن‌گرایی خُرده‌بورژوازی شود، به واقع با انترناسیونالیسم انقلابی در تناقض نیست».^{۵۰} بللی این نظرات را از سوسیالیست فرانسوی بزرگ، ژان ژورس^{۵۱} نقل می‌کند. این در حالی است که ملی‌گرایی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، نه می‌تواند آموزش طبقه‌ی کارگر را ممکن کند و نه موجب تقویت همبستگی انترناسیونالیستی

49- Mihri Belli, a.g.e., s. 9.

50- Mihri Belli, a.g.e., s. 11.

۵۱- ژورس سوسیالیستی بود که در دوران جنگ امپریالیستی اول مصممانه برای صلح مبارزه کرد و مخالف جنگ امپریالیستی بود. ژورس چند روز پیش از اعلان جنگ آلمان به روسیه در ۱ آگوست و به فرانسه در ۳ آگوست ۱۹۱۴، در تاریخ ۳۱ جولای ۱۹۱۴ به دست یک ملی‌گرای متعصب کشته شد. وی مخالف جنگ بود اما نماینده‌ی فرانسوی جریان تجدیدنظرطلبی بود که در انترناسیونال دوم سربرآورده بود. اگر مهری بللی اظهارات انگلس در مورد ژورس را می‌دانست، آیا مجدداً او را به عنوان یک سوسیالیست فرانسوی بزرگ لقب می‌داد، مشخص نیست. انگلس مرتب با داماد مارکس، پل لافارگ در حال مکاتبه بود. او در یکی از نامه‌های خود (۶ مارس ۱۸۹۴) در مورد ژورس چنین می‌گوید: «استادی جزمی اما بی‌دانش (در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی)، این استعداد سطحی، برای آنکه خودش را مطرح کند و خود را نماینده‌ی سوسیالیسمی نشان دهد که آن را نفهمیده است، استعداد سخنوری خود را به بدی به کار می‌گیرد. وگرنه، سوسیالیسم دولتی را در مرکز توجه قرار نمی‌داد».

شود. ملی‌گرایی یعنی حفاظت از امتیازهای بورژوازی یک کشور و ایجاد بی‌اعتمادی در میان زحمتکشان ملت ستم‌دیده.

بللی در مورد جریانی که مدافع مفهوم نژادپرستانه‌ی ملت در ترکیه است و با نام توران‌گرایی (Turancılık) شناخته می‌شود، چنین می‌گوید:

توران‌گرایی، تا جایی که آگاهی ملی‌گرایانه در برابر آگاهی فئودالی-تئوکراتیک عثمانی را نمایندگی می‌کرد، جریانی مثبت و پیشرو بود. تلاش‌هایی در جهت جایگزینی قصص الأنبياء با اسطوره‌شناسی تُرکی، به زعم ما خصلتی مثبت و پیشرو دارد. اما توران‌گرایی، تا جایی که از ملی‌گرایی راستین جدا شده، مبارزه‌ی ملی تُرک ترکیه در جهت جدایی‌اش از مناسبات فئودالی و تبدیل شدن به شهروند آزاد کشوری دموکراتیک را از مسیر صحیح آن منحرف کرده و نگاه خود را از مسائل انسان‌آنتولیایی به سمت دیگری معطوف کرده و آن را متوجه وهمی ناواقعی می‌کند، جریانی منفی و ارتجاعی است.^{۵۲}

دیدگاه بللی در مورد ارتجاعی بودن توران‌گرایی صحیح است اما استدلال‌هایی که مطرح می‌کند نه. جلب نظرات افراد به مسائلی غیر از مشکلات انسان‌آنتولیایی موجب «ارتجاعی شدن» یک جریان نمی‌شود. این دیدگاه حداکثر به خاطر آنکه مبتنی بر واقعیات انضمامی نیست می‌تواند نقد شود. علاوه بر این، سوسیالیستی که نگاهش تنها معطوف به مشکلات ملت خویش است، بدین معناست که اهمیتی به همبستگی انترناسیونالیستی نمی‌دهد. چیزی که به متن حاضر مربوط می‌شود، رویکرد مه‌ری بللی در رابطه با مسئله‌ی گردی است. وی در مقاله‌ی خود چنین می‌گوید:

در یک سخنرانی که مسئله‌ی آن واقعیت ملی در ترکیه است، نپرداختن به وضعیت گُردهای ترکیه، که تعداد آن‌ها طبق آمار رسمی دو و نیم میلیون نفر است (و دلیلی وجود ندارد که این ارقام را اغراق در نظر آوریم) از این منظر نمی‌تواند رفتاری علمی و منطبق با متانت باشد. در ترکیه یک مسئله‌ی شرق وجود دارد و پرداختن به این مسئله و یافتن راه‌حلهایی مناسب با منافع ترکیه وظیفه‌ای میهن‌پرستانه است. ما سال‌های مدید این وظیفه را انجام ندادیم و آن را تابو تلقی کرده‌ایم. به همین خاطر، چنین وضعی حاصل شده که امروزه همه‌کس به جز تُرک‌ها با این مهم‌ترین مسئله‌ی کشور سروکار دارند.^{۵۳}

بللی در رابطه با ردّ تابوهای موجود حول مسئله‌ی گردی موضعی جسورانه می‌گیرد. وی تأکید دارد که سکوت و رد شدن از کنار مهم‌ترین مسئله‌ی مملکت امتیازدهی به نظام موجود و موضعی است که با وطن‌پرستی واقعی

52- Mihri Belli, a.g.e., s. 14.

53- Mihri Belli, a.g.e., s. 16.

تطابقی ندارد.

بللی واقعه‌ی عصیان شیخ سعید را چنین ارزیابی می‌کند: شورش شیخ سعید، شورش ارتجاعی در برابر نظمی انقلابی بود که در تاریخ جهان برای نخستین بار امپریالیسم را در یک نبرد استقلال شکست داده بود. این شورش در ذات خود چیزی متفاوت از عصیان منهن به تحریک طریقت نقشبندی نیست. به همین خاطر، مهری بللی که معتقد است عطف خصلت ملی به شورش شیخ سعید تطابقی با واقعیت و پیشرو بودن ندارد بر این نکته تأکید می‌کند که یک جنبش ملی نمی‌تواند به رهبری شیخ‌ها و سیدهای عاشق انگلستان تشکیل شود. به زعم بللی، «خصلت شورش شیخ سعید هر چه می‌خواهد باشد، این شورش را نمی‌توان گواهی بر ضرورت سیاست ادغام (تُرک‌سازی) اتخاذشده در شرق پس از سال ۱۹۲۵ در نظر گرفت (...). سیاست ادغام نیز، موجب در سایه قرار گرفتن مبارزه‌ی دموکراتیک شده است».^{۵۴}

طبق نظر بللی، یک زمین‌دار که از مناسبات فئودالی گسسته شده و در جامعه به آزادی دست یافته است، به آگاهی از آزادی خود در به‌کارگیری زبان مادری و ارزش‌های قومی خویش خواهد رسید و در برابر سیاست ادغام سینه سپر خواهد کرد. به گفته‌ی بللی، در این شرایط «حکومتی که به دنبال پیاده‌سازی سیاست ادغام است، خواه ناخواه مبارزه‌ی ضد فئودالی را تضعیف خواهد کرد، مانع از تشکیل طبقه‌ی دهقانی آزادی خواهد شد که به دلخواست‌های دموکراتیک خود دست نیافته و با فئودال‌ها سروکله خواهد زد. در واقع امر، این اتفاق در شرق روی داده است». بللی که عقب‌ماندگی شرق را تا حدی به سیاست‌های ادغام مرتبط می‌کند، با تأکید بر اینکه در هیچ نقطه‌ای از جهان این سیاست‌ها به نفع ملت نتیجه نداده است، دیدگاه خود در باب حل مسئله‌ی گردی را چنین بیان می‌کند: «بر این باوریم که قائل شدن امکان به‌کارگیری زبان مادری برای گُردها موجب خُشکاندن منابع فساد امپریالیستی و تقویت پیوندهای برادری تاریخی میان تُرک‌ها و گُردها و موجب تحکیم وحدت ملی خواهد شد».^{۵۵} بللی از اصلاحات ارضی اساسی در کل کشور و به موازات آن گام‌هایی در جهت انقلاب دموکراتیک دفاع کرده است. این گام‌های انقلابی، شرق یعنی این منطقه‌ی عقب‌مانده‌ی کشور را از شر مناسبات فئودالی نجات خواهد داد و کار اربابان فئودالی، شیخ‌ها، استثمار و تحکم را یک‌سره خواهد کرد. مهری بللی که معتقد است دیدگاه وی «در تطابق با اصل نظریه‌ی سوسیالیستی مبنی بر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود» قرار دارد، چنین ادامه می‌دهد:

اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود، چیزی مطلق نیست و این معنی را نمی‌دهد که

54- Mihri Belli, a.g.e., s. 18.

55- Mihri Belli, a.g.e., s. 19.

تحت هر شرایطی هر ملتی باید مجزا شود و دولت ملی خود را تأسیس کند. لنین که منتقد سرسخت مارکسیست‌های لهستانی بود که مدافع بیرون کشیدن اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود از برنامه‌ی حزب سوسیال‌دموکرات روسیه بودند و خود از این اصل دفاع می‌کرد، برای مثال، سرسختانه مخالف استقلال لهستان از روسیه‌ی تزاری و تشکیل دولت مستقل آن بود.^{۵۶}

بله، اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود مطلق نیست. این دیدگاه صحیح است. اما این ادعا که «لنین سرسختانه مخالف استقلال لهستان از روسیه‌ی تزاری و تشکیل دولت مستقل آن بود» نادرست است. به نظر می‌رسد بللی توجهی به تفاوت ظریف بین دفاع تئوریک از اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود و حمایت عملی از آن اصل ندارد. دفاع از این اصل امری مطلق بود اما حمایت از آن منوط به تطابق با شرایط یعنی منافع طبقه‌ی کارگر بود.

لنین مخالفتی با حق جدایی یا استقلال لهستان نداشت. لهستان پس از جدایی از روسیه، معاهده‌ی صلح امضا شده با روسیه‌ی شوروی را نقض کرده بود. دولت لهستان به ریاست ژنرال پیلسودسکی که در خدمت بورژوازی بود، سعی داشت با کمک نظامی امپریالیسم فرانسه و انگلستان، اوکراین را اشغال کند و علیه اوکراین اعلان جنگ کرد؛ این وضعیت، با افزودن به تنازعات بین شوروی و لهستان موجب بروز جنگ شده بود. لنین در سخنرانی خود خطاب به کارگران در ۲۰ آوریل ۱۹۲۰ چنین می‌گوید: «جنگ با لهستان با زور به ما تحمیل شده است. قصد نداریم که خللی در استقلال لهستان ایجاد کنیم. (...) اما به‌رغم سیاست میانه‌رو و منعطفی که در پی گرفتیم، لهستان ما را مجبور به جنگ می‌کند. اگر اوضاع از این قرار است، آنگاه در برابر حملات امپریالیست‌های لهستانی برای دفاع از خودمان و از اوکراین همگی باید مردانه به پا خیزیم».^{۵۷}

دیدگاه‌های مہری بللی در آن دوران بیش از نزدیکی به مواضع لنین در باب مسئله‌ی ملی با نقطه‌نظرات مارکسیست‌های اتریشی قرابت داشت. وی چنین می‌گوید:

گسست در برادری مبتنی بر ریشه‌های تاریخی بین ترک‌ها و کردها، وحدت ملی و تمامیت ارضی ترکیه به هر شکلی که باشد مخالف منافع واقعی ترک‌ها و کردها خواهد بود و امپریالیسم این منطقه از جهان را تقویت خواهد کرد. مسئله‌ی شرق تنها در چهارچوب میثاق ملی با تحقق انقلاب ملی دموکراتیک هم در غرب و هم شرق ترکیه قابل حل است.^{۵۸}

56- Mihri Belli, a.g.e., s. 20.

57- Lenin, W. I. "Rede auf dem Verbandstag der Glas- und Porzellanarbeiter", LW 31, s. 108.

58- Mihri Belli, a.g.e., s. 20.

بللی در پایان سخنرانی خود به جمع‌بندی مسئله می‌پردازد و حق استفاده از زبان مادری برای کردها را به آنها اعطا می‌کند:

خلال در وحدت ملی و تمامیت ارضی ترکیه به هر شکلی که باشد مخالف منافع واقعی تُرک‌ها و کردها خواهد بود و به نفع امپریالیسم خواهد شد. مسئله‌ی شرق تنها به واسطه‌ی به رسمیت شناختن حق استفاده‌ی کردها از زبان مادری خود تحت مدیریت آموزشی مرکزی جمهوری لائیک و در عین حال، تحقق تام و تمام انقلاب ملی دموکراتیک هم در شرق و هم در سطح کل ترکیه می‌تواند برطرف شود.^{۵۹}

این دیدگاه‌ها زمانی بیان شدند که صحبت از مسئله‌ی گردی تابو تلقی می‌شد. با این حال این نظرات کفایت نمی‌کنند؛ و از آرای لنین در باب حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود فاصله دارند. علاوه بر این، در رابطه با زبان رسمی آشکارا چیزی نگفته است. مهری بللی در نهایت «از حل شدن مسئله‌ی گردی در چهارچوب میثاق ملی» دفاع کرده است. بللی با این طرز تفکر خود جایی نزدیک به ایدئولوژی رسمی جای می‌گیرد. عدم پیگیری سیاستی که حول مسئله‌ی ملی اعتماد زحمتکشان گرد را جلب کند، عرصه را برای بی‌اعتمادی بارز زحمتکشان گرد نسبت به سوسیالیست‌های تُرک فراهم کرده است. مهری بللی در رابطه با مسئله‌ی ملی و گردی نسبت به حکمت کیویلیجیملی موضع عقب‌مانده‌تری دارد. بللی نه فقط به خاطر دیدگاه‌هایش حول مسئله‌ی ملی بلکه به سبب گرایش به راست در موضوعات مختلف نقد شده است. برای مثال، ماهیر چایان در آن زمان در باب سیاست کلی مهری بللی چنین انتقاد کرده بود:

دیگر به سبب نظرات دست‌راستی مهری بللی یک آشوب کامل در جنبش ایجاد شده است. این آشوب شروع به مانع‌تراشی بر سر راه تئوریک و پیشروی پراتیک جنبش کرده است. دیگر انشعاب شعار ماست. و مانند هر انقلابی‌یی که اصول انقلابی پرولتاریا را ورای همه‌چیز تلقی کند، به سان هر انقلابی دارای شرف و غیرت انقلابی، تمام پیوندهای ارگانیک خود را با مهری بللی و جریانی که او نمایندگی می‌کند، قطع کردیم!^{۶۰}

اگر به عقب برگردیم و به گذشته بنگریم بحث «آیا ترکیه کشوری سرمایه‌داری است یا نیمه‌فئودال؟» که زمانی انجام می‌گرفت، همانند بحثی بی‌معنی و وقت‌تلف‌کننده می‌نماید. امروزه دیگر این بحث در نمی‌گیرد. شکل تولید سرمایه‌داری، حتی اگر کج و معوج هم باشد، شکل غالب است. بحث انقلاب سوسیالیستی یا انقلاب دموکراتیک در ترکیه اکنون اهمیت خود را از دست داده است. می‌توان گفت که در اصل مهری بللی واژگانی مثل «انقلاب

59- Mihri Belli, a.g.e., s. 20.

۶۰- ماهیر چایان، «نامه‌ی سرگشاده خطاب به نشریه‌ی سوسیالیستی آیدینلیک».

ملی دموکراتیک»، «بورژوازی ملی» و «بورژوازی کمپرادور» را به لغت‌نامه‌ی چپ اضافه کرد. بحث بورژوازی ملی- بورژوازی کمپرادور بیش از آنکه موجب حرکت رو به جلوی جنبش سوسیالیستی ترکیه و عامل اتحاد آن باشد باعث وقفه در این جنبش و انشعاب آن در قالب گروه‌ها و مبحثی بی‌فایده بوده است. در رابطه با مفهوم «بورژوازی ملی»، تا جایی که می‌دانم، مارکس و انگلس از این مفهوم استفاده نکرده‌اند. لنین، اگر هم از این مفهوم استفاده کرده است، عمدتاً واژه‌ی «ملی» را درون پراگماتیک گذاشته و آن را در معنای مثبتی به کار نبرده است. مفهوم «بورژوازی ملی» در ترکیه ابزاری در جهت تداوم ایدئولوژی بورژوازی و بنابراین ایدئولوژی‌ای کمالیستی در جنبش چپ بوده است.

ماهیر چایان، دنیز گزمیش و ابراهیم کاپاک‌کایا

لازم است در اینجا به دیدگاه‌های این سه جوان که خود را وقف انقلاب کرده‌اند حول کمالیسم و مسئله‌ی گردی بپردازیم. ماهیر چایان به نقد دوغو پرینچک که در آن زمان مدافع کمالیسم بود می‌پردازد. چرا که پرینچک از چنین چیزی دفاع می‌کرد: «حزب ما جبهه‌ی رهایی ملی است. فرماندهی حزب ما مصطفی کمال است. اعضای حزب ما کل ملتی است که با استثمارگران آمریکایی هم‌دستی نمی‌کند.»

پاسخ ماهیر چایان نیز چنین است: «حزب ما نه حزب جبهه‌ی ملی است و نه فرماندهی آن متعلق به رادیکال‌های خُرده‌بورژواست. حزب ما حزب سوسیالیست‌ها، حزبی مارکسیستی است و راهنمای عمل حزب‌مان نه کمالیسم بلکه سوسیالیسم علمی است!»^{۶۱} گفته‌های ماهیر چایان در مورد کمالیسم مسئله‌دار است. او در دفاعیات خود پیرامون کمالیسم چنین می‌گوید: «کمالیسم چپ است، رهایی‌طلبی ملی است، بیرق عصیان این قشر در برابر امپریالیسم است. (...) از منظر بازتاب موضع رهایی‌طلبی ملی همه‌ی ما کاملاً حامی آتاتورکیم. بیرق رهایی‌طلبی ملی او را، با فدا کردن همه‌چیز، از جمله زندگی‌مان، ما به اهتزاز درمی‌آوریم.»^{۶۲} چایان در جزوه‌ی انقلاب مداوم ۲ و ۳ نیز چنین می‌گوید: «کمالیسم بیرق رهایی ملی انقلابیون-ملی‌گرایان کشوری تحت اشغال امپریالیسم است. ماهیت کمالیسم موضع‌گیری در برابر امپریالیسم است. (...) کمالیسم چپ است؛ رهایی‌طلبی ملی است. کمالیسم موضع سیاسی رادیکال انقلابیون-ملی‌گرایان علیه امپریالیسم است.»^{۶۳}

در رابطه با دیدگاه‌های ماهیر چایان که کمالیسم را ضدفئودالی و ضدامپریالیستی ارزیابی می‌کند، می‌توان سه

۶۱- ماهیر چایان، «در باب خصلت فرصت‌طلبی جدید».

۶۲- دفاعیات جبهه‌ی حزبی آزادیبخش خلق ترکیه (THKP/C)، ص. ۱۳۱.

۶۳- ماهیر چایان، انقلاب مداوم ۲ و ۳.

نکته گفت. نخست، گفته‌های چایان در باب کمالیسم نشانگر کمالیست بودن وی نیست. تنها می‌توان از ناقص و نادرست بودن ارزیابی‌های وی از کمالیسم سخن گفت. دوم، او هرچقدر هم در گفتار کمالیسم را ضدآمبریالیستی بداند، در عمل به خاطر مبارزه علیه حکومت کمالیستی گسست عملی را متحقق کرده است. سوم، اگر ماهیر چایان زنده می‌ماند به احتمال زیاد ارزیابی خود از کمالیسم را در دوره‌های بعد تغییر می‌داد. اجازه دهید به گفته‌های اوجالان که تحت‌تأثیر موضع چایان در مسئله‌ی گردی بود، اشاره کنیم:

چیزی که در من منجر به ریشه‌ای‌ترین ترجیح شد، سخنرانی ماهیر چایان در روزهای پایانی سال، اندکی پیش از غیرقانونی اعلام شدن حزب بود. او یک‌تنه پشت تریبون دانشگاه فنی استانبول رفت و با صدای پرصلابتی که تقریباً حاکی از باور، عزم و آگاهی بود چنین گفت: «ریویزیونیسم یک واقعیت است، باید با آن مقابله کرد. مسئله‌ی گردی انکارناشدنی است و باید آن را پذیرفت. اگر آپورتونیسم روی مواضع خود اصرار دارد باید روابط را با آن قطع کرد...»^{۶۴}

ادریس بالوکن، نماینده‌ی شهر بینگُل و از اعضای هیئت حزب صلح و دموکراسی (BDP) که با اوجالان دیدار کرده بود، این ملاقات را برای روزنامه‌ی اوزگور گوندم شرح داده و این متن در نشریه‌ی رادیکال نیز منتشر شده است. در ملاقاتی که شرح آن در نشریه‌ی رادیکال رفته تحت عنوان «پیامی به ماهیر چایان از اوجالان» از طرف اوجالان چنین می‌خوانیم: «من با خط ماهیر چایان و با جانبداری از او شروع به این مبارزه کردم. چهل سال است که مبارزه‌ی خط ماهیر را پیش می‌برم. این امانتی است که ماهیر به من داده و من چهل سال است سعی کرده‌ام از این امانت با بُعد مبارزاتی آن به بهترین نحو محافظت کنم. اکنون نیز این امانت را تحویل می‌دهم.»^{۶۵}

از دنیز گزمیش به عنوان فردی عمل‌گرا آثار مکتوبی در اختیارمان نیست. او از مبارزه‌ی مشترک خلق تُرک و گرد سخن می‌گوید. دنیز گزمیش به سبب مبارزه علیه حکومت کمالیستی به لحاظ عملی از کمالیسم گسسته است.

اگر گزمیش کمالیست بود، به جای «زنده‌باد مارکسیسم-لنینیسم» می‌گفت «زنده‌باد کمالیسم».

در رابطه با مسئله‌ی گردی و کمالیسم، ابراهیم کاپیاک‌کایا تفاوتی اساسی دارد. او هم در تئوری و هم در عمل از کمالیسم گسسته است. تأکید بر گسست ایدئولوژیک در گفتار هم حائز اهمیت است. کاپیاک‌کایا در خصوص کمالیسم چنین می‌گوید: «کمالیسم ایدئولوژی کدام طبقه است؟ طبق ریویزیونیسم شفق، کمالیسم ایدئولوژی جناح انقلابی بورژوازی میانه است (...). ریویزیونیست‌های شفق معتقدند که مصطفی کمال بخشی از تاریخ

۶۴- اوجالان، از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک، ص. ۳۵۳.

۶۵- رادیکال، ۱۸ اکتبر ۲۰۱۳.

مترقی خلق ماست. این ادعاها کوچک‌ترین ارتباط و تطابقی با واقعیات ترکیه ندارند.^{۶۶}

از منظر کاپیاک‌کایا «کمالیسم ایدئولوژی بورژوازی بزرگ کمپرادور ترکیه و جناح راست بورژوازی میانه است»^{۶۷} بنابراین:

کمالیسم به معنای آنتی-کمونیسم متعصبانه است. کمالیست‌ها مصطفی صبحی و ۱۴ رفیق او را به شکلی خائنانه و خونبار سلاخی کرده‌اند. (...) کمالیسم یعنی سرکوب وحشیانه و خونین مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های کارگر و دهقان و کارمندان خرد شهری. کمالیسم برای کارگران به معنای سرنیزه و آتش، چماق و قنداق تفنگ، دادگاه و زندان و ممنوعیت اعتصاب و سندیکاست. برای دهقانان نیز به معنای ظلم ارباب، کُتک ژاندارم، دوباره دادگاه و زندان و مجدداً هر نوع ممنوعیت سازماندهی است. (...) کمالیسم یعنی به غل و زنجیر کشیدن هر نوعی از اندیشه‌ی مترقی و دموکراتیک.^{۶۸}

می‌دانیم که تحلیل کاپیاک‌کایا از کمالیسم مشخصاً مبتنی بر منابع محدود بوده و از طرف رفقای خود او نیز نقد شده است. تحلیل‌های او مبتنی بر کتاب نویسنده‌ی شوروی، سُنوروف است. کاپیاک‌کایا که دیدگاه‌های رایج در دوران خود حول جنگ استقلال را نقد می‌کرد، چنین می‌نویسد:

جنگ استقلال ما، آن‌طور که ریویزیونیست‌های شفق ادعا می‌کنند نه موجب اعطای جسارت و امید به «خلق‌های ستم‌دیده‌ی آسیا» بلکه باعث جسارت و امید یافتن بورژوازی بزدل آسیا و الیگارش‌ی مالی کشورهای امپریالیست شده است. بورژوازی بزدل آسیا، در انقلاب کمالیستی تحقق اعمال ارتجاعی خود را مشاهده کرده است. (...) بنابراین، بورژوازی و زمین‌داران در چین آرزوی انجام انقلابی مشابه انقلاب کمالیستی داشته‌اند. اما رفیق مائو زدوونگ دقیقاً در همان زمان بن‌بست بودن این راه را نشان داده است. الیگارش‌ی مالی کشورهای امپریالیستی نیز به خاطر انقلاب کمالیستی جسارت یافته است. زیرا بدین طریق، جلوگیری از یک انقلاب خلقی ریشه‌دار امکان تداوم وابستگی نیمه‌استعماری کشورهای عقب‌مانده را برای آن ایجاد کرده است. (...) انقلابی که به خلق‌های ستم‌دیده امید و جسارت بخشیده، انقلاب چین، انقلاب ویتنام است. انقلاب کمالیستی نمونه‌ی آن است که چگونه توده‌ها نمی‌توانند به رهایی دست یابند. انقلاب‌های چین و ویتنام نیز نمونه‌ی این است که چگونه توده‌ها به رهایی راستین

۶۶- کاپیاک‌کایا، مجموعه آثار، ص. ۲۴۳.

۶۷- همان، ص. ۲۴۴.

۶۸- همان، ص. ۲۴۴-۲۴۵.

کاپاک‌کایا در رابطه با مسئله‌ی گردی به واسطه‌ی دفاع آتشین از شعار «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود» نیز از موقعیت خاصی برخوردار است. او با استفاده از مفهوم ملت گرد به جای خلق گرد نشان داده که در این رابطه صاحب آرای بی‌شائبه‌ی واضح است. وی از سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی کمالیسم در قبال کردها انتقاد کرده است. مایلم به چند مورد از اشتباهات کاپاک‌کایا اشاره کنم. نخست، این اشتباه به چشم می‌آید: کاپاک‌کایا دوره‌های متفاوت کمالیسم را از یکدیگر مجزا نکرده و در ارزیابی کمالیسم بیش از حد چپ‌روی کرده است. او با گفتن اینکه «کمالیسم فی‌نفسه فاشیسم است» تحلیل خود را دچار ضعف کرده است. این موضع، عرصه را برای برداشتی فراهم کرده که مبارزه بر سر حقوق دموکراتیک و انتخابات را خوار و خفیف می‌شمارد. کاپاک‌کایا که کمالیسم را به عنوان فاشیسم خصلت‌یابی می‌کند، در عین حال این موارد را نیز می‌گوید:

انقلاب کمالیستی، اراضی تحت اشغال را آزاد کرد، نظام سلطانی را از میان برد، بخشی از امتیازهای اعطاشده به کشورهای امپریالیستی را ملغی کرد (برای مثال: شروع کرد به اخذ مالیات افزون‌تر از اجناس وارداتی کشورهای خارجی و اعمال رسوم گمرکی. حقوق خاص اعطاشده به سرمایه‌ی خارجی را لغو کرد).

اما باز هم ترکیه به عنوان کشوری نیمه‌مستعمره باقی ماند.^{۷۰}

بعضی از ادعاهای کاپاک‌کایا در باب مفهوم «بورژوازی ملی» نیز از بازتاب واقعیت به دور است: «(...) باید کمی در باب مفهوم "بورژوازی ملی" تأمل کرد. رفقا لنین، استالین و شنوروف به هنگام بحث از انقلاب کمالیستی، مفهوم "بورژوازی ملی" را در معنای ترک بورژوا به کار می‌گیرند.»^{۷۱} این در حالی است که پیشتر به عدم استفاده‌ی مارکس و انگلس از مفهوم «بورژوازی ملی»، و استفاده‌ی لنین از واژه‌ی «ملی» داخل پرانتز اشاره کرده بودم. استالین نیز در حالی که ابتدا واژه‌ی «ملی» را درون پرانتز استفاده می‌کرد، بعدها استفاده از پرانتز را کنار می‌گذارد.

پس از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، جنبش انقلابی ترکیه شکست عظیمی خورد. «دشمنی» امروزی سوسیالیست‌های متعددی که پیشتر در کنار جنبش گردی بودند با گردها بنیان‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فکری دارد. در اینجا به جای پرداختن به ریشه‌های اجتماعی-اقتصادی-سیاسی تبدیل شدن سوسیالیست‌های قدیم به ملی‌گرایان جدید به طور خلاصه به بذره‌های فکری آن‌ها اشاره می‌کنم.

واضح و مبرهن است که در جامعه‌ی مدرن دو واقعیت شکل‌دهنده به سیاست‌های طبقاتی وجود دارد: منافع

۶۹- همان، ص. ۲۲۲.

۷۰- همان، ص. ۲۲۲.

۷۱- همان، ص. ۱۸۹.

طبقاتی و ایدئولوژی طبقاتی. یکی از آرای جالب مارکسیست اتریشی، اوتو بائر، اشاره‌ی او به ناسازگاری بین ایدئولوژی و منافع طبقاتی در بعضی از دوره‌هاست. ایدئولوژی طبقاتی در برخی از دوران می‌تواند صاحب محتوایی در تضاد با منافع طبقاتی باشد. دلیل این امر برخورداری ایدئولوژی طبقاتی از یک استقلال مشخص است. به این ترتیب که، ایدئولوژی طبقاتی محصول شرایط خاصی است که طبقه در آن به سر می‌برد و مدام از منفعت طبقاتی ناشی می‌شود؛ اما این ایدئولوژی طبقاتی وقتی یک‌بار به منصفی ظهور می‌رسد به صورت مستقل هستی خویش را تداوم می‌بخشد؛ ایدئولوژی طبقاتی ظاهر شده دیگر دارای منطق خویش‌اصلاحی خاص خود می‌شود.

این ایدئولوژی طبقاتی که محصول شرایط خاصی است، با تغییر شرایط احتمال ناسازگاری با منافع طبقاتی را دارد. به‌رغم تغییر منافع طبقاتی، یک طبقه‌ی اجتماعی می‌تواند به ایدئولوژی طبقاتی پیشین خود بچسبد که محصول منافع طبقاتی قبلی بود. با این حال، شرایط جدیدی که طبقه‌ی اجتماعی نوین در آن به سر می‌برد، یک ایدئولوژی طبقاتی جدید را ضروری می‌سازد. بنابراین، ایدئولوژی طبقاتی‌یی که توجهی به شرایط جدید ندارد با گسست از واقعیات وضعیتی جزمی پیدا می‌کند. تحت این شرایط، بین ایدئولوژی قدیم و منافع طبقاتی جدید یک تضاد پدیدار می‌شود. نتیجه‌ی این امر از دست دادن نیروی ایدئولوژیک و سیاسی است. در بخش‌های وسیعی از جنبش سوسیالیستی ترکیه، یک ایدئولوژی طبقاتی نامتناسب با منافع طبقه‌ی کارگر حاکم شده است.

حزب کارگر (TİP) و حزب کمونیست ترکیه (TKP)

حزب کارگر ترکیه یکی از معدود احزابی بود که توانست کارگران و روشنفکران را گرد هم جمع کند. این حزب مظهر خود را بر «فعالیت موفقیت‌آمیز بی‌بدیلی در حیات سیاسی ترکیه» بر جای گذاشته است. می‌توان گفت که بعد از حزب کارگر ترکیه هیچ حزب و سازمانی موفق به متحد کردن روشنفکران و کارگران نشده است. این حزب که معتقد بود «شکل تولید حاکم در ترکیه سرمایه‌داری است» مدافع سوسیالیسم به رهبری طبقه‌ی کارگر بود. اما برنامه‌ای که حزب کارگر ترکیه تحت عنوان سوسیالیسم مدافع آن بود، در اصل چیزی به جز برنامه‌ی انقلاب دموکراتیک نبود. این حزب که مسئله‌ی گردی را در دستورکار قرار داده بود در کنگره‌ی چهارم خود تحلیلی بر این مبنا ارائه داد که «خلق گرد در شرق ترکیه زندگی می‌کند.» حزب کارگر ترکیه با این تحلیل متهم به «تجزیه‌طلبی» شد؛ به رسمیت شناختن وجود کردها منجر به ممنوعیت و تعطیلی حزب کارگر شد.

وقتی به حزب کمونیست ترکیه می‌پردازیم، منظورمان البته حزب کمونیست قدیم نیست. اجازه دهید در رابطه

با حزب کمونیستی که در سال ۲۰۰۱ تأسیس شد، به سخنان ودات تورکعلی گوش فرا دهیم:

برای مثال، حزبی به نام حزب کمونیست ترکیه وجود دارد... حزب کمونیست [قدیم] که ۸۵ سال پیش تأسیس شد، نخستین سازمان گسترده‌ی مارکسیست-لنینیست واقعی بود که در تاریخ ما جایگاهی پرافتخار داشته است. این حزب جدید چه رابطه‌ای با این سازمان تاریخی دارد؟ در اصل باید به این‌ها حزب کمالیست ترکیه (T.K.E.P) گفت. این‌ها قافیه‌های کمالیستی را از نو تکرار می‌کنند. گمان می‌کنند با زمزمه کردن برخی مفاهیم مارکسیستی برای همه چیز راه‌حلی دارند. خواهش می‌کنم برنامه‌ی حزبی‌شان را باز کنید و بخوانید، این‌ها هنوز متوجه تغییر ساختار اساسی کاپیتالیسم در اوایل قرن بیستم نیستند، زمانی که پا به مرحله‌ی سرمایه‌ی مالی انحصاری گذاشت. کسی که این مرحله از کاپیتالیسم را با روش علمی مارکسیستی به خوبی تحلیل کرده لنین است. کاملاً پیداست که درکی درست از «ضد‌امپریالیسم» که لقلقه‌ی زبان‌شان است، ندارند. دیدگاه‌ها و رویکردشان به مسئله‌ی گردی مبتنی بر هیچ بنیان مارکسیست-لنینیستی جدّی‌یی نیست. این‌ها هیچ اطلاعی از تاریخ حزب کمونیست ترکیه (TKP) که اسمش را بالا کشیده‌اند، ندارند.^{۷۲}

بخش‌های گسترده‌ای از جنبش سوسیالیستی ترکیه با تکرار این شعار «که مبارزه‌ی طبقاتی در وهله‌ی اول است و مسئله‌ی ملی در وهله‌ی دوم» سعی در پوشاندن شوونیسم اجتماعی خود داشته‌اند. حال آنکه لنین این رویکرد را متعصبانه و جزمی می‌یافت و چنین می‌گفت: «سربرآوردن موقت و دوباره‌ی مسئله‌ی ملی در خطّ مقدم عرصه‌ی سیاسی نامحتمل نیست.»^{۷۳} ردّ و انکار این احتمال به معنای افتادن در دام موضعی جزمی است. یکی از دلایل سازماندهی مجزای جنبش گردی از جنبش سوسیالیستی ترکیه پس از دهه‌ی ۱۹۷۰، شوونیسم اجتماعی موجود در میان بخش‌های گسترده‌ای از جنبش سوسیالیستی ترکیه، یعنی، بی‌اعتمادی به آن است.

جنبش گردی و تغییر استراتژی

گردها یکی از متأخرترین ملت‌ها در صحنه‌ی تاریخ‌اند. همان‌طور که می‌دانیم، عقب ماندن به لحاظ تاریخی هم مشکلات و هم مزایای خود را دارد. مسائل گردها که به چهار بخش تقسیم شده‌اند، مشخص است. جنبش گردی نخستین جنبش ملل تحت ستم است که بن‌بست دولت-ملت در سطح جهانی را به چشم دیده. جنبش گردی در ترکیه به سبب موضع انتقادی آن در دوران اخیر علیه دولت-ملت، در مقایسه با بسیاری از جنبش‌های

۷۲- مصاحبه با ودات تورکعلی. نشریه‌ی فرهنگ و هنر جفرنده.

73- Lenin, W. I., "Die nationale Frage in unserem Program", LW 6, s. 457-458.

سوسیالیستی در جهان که به دولت-ملت و ملیت چسبیده‌اند، جایگاه مترقی‌تری دارد. مطرح کردن فهم و برداشتی از یک ملت دموکراتیک که به دنبال کسب قدرت دولتی نیست، اهمیت دارد و یک نظرگاه نوین را در دستور کار قرار می‌دهد.

بررسی مفصل‌مراحلی که جنبش گردی در ترکیه از سر گذرانده موضوع این نوشته نیست. در اینجا به اختصار به توضیح دلایل و نتایج تغییر استراتژی جنبش گردی پس از سال ۲۰۰۰ و سپس طرح موضوع ملت دموکراتیک از جانب اوجالان بسنده می‌کنم.

ابتدا باید به تبیین دلایل تغییر استراتژیک در جنبش گردی، یعنی گذار از استراتژی کردستان مستقل و متحد به کنفدرالیسم مبتنی بر خودآیینی دموکراتیک پرداخت. هرچند به نظر می‌رسد که این تغییر استراتژی به ناگهان صورت گرفته است اما این تغییر پیش‌زمینه‌ای دارد. پیشنهادات آتش‌بس و صلح حاوی بذره‌های این تغییر استراتژی بودند. با این حال، پس از دستگیری عبدالله اوجالان طی یک عملیات بین‌المللی، [تذ] ترجیح هم‌زیستی با سایر ملل موجود بر [تذ] استقلال‌یابی به مثابه‌ی یک دولت مستقل غلبه‌ی بیشتری پیدا کرد. مشخصاً ردّ انگاره‌ی دولت-ملت و حرکت به سمت مفهوم ملت دموکراتیک جهش ایدئولوژیک و تئوریک مهمی بود. ظهور برداشتی در جنبش گردی که دولت-ملت را انکار کند، دلایل متنوعی دارد. در این رابطه می‌توان از شش دلیل حائز اهمیت نام برد.

۱. دولت‌های امپریالیستی پس از جنگ جهانی اول، گردها را به چهار پاره تقسیم کرده‌اند. هر یک از این پاره‌ها شاهد فرآیندهای متفاوتی از نظر سیاسی و فرهنگی بوده‌اند. نابرابری‌های سیاسی و فرهنگی در میان این پاره‌ها موانع عظیمی بر سر راه ظهور یک آگاهی مشترک از ملت گرد ایجاد کرده است. این واقعیت در میان گردهای عراق، ایران، سوریه و ترکیه بنیان استراتژی‌ها و تناقضات متفاوتی را گذاشته است. گردهای منقسم به چهار پاره به‌رغم تمام تلاش‌ها ناتوان از ارائه‌ی موضعی مشترک بوده‌اند. مبادرت‌هایی که تاکنون صورت گرفته، نتوانسته منجر به وحدت ملی شود. پیش‌بینی اینکه در آینده این وحدت چگونه حاصل خواهد شد امری دشوار است.

۲. وجود ساختار عشیرتی و نفوذ دین در میان خلق گرد که از جانب استعمارگران عقب‌نگه داشته شده‌اند، عوامل مهمی در جلوگیری از رشد آگاهی ملی‌اند. می‌توان گفت که تمایزهای مذهبی شافعی، علوی و سُنی غل و زنجیری بر رشد آگاهی ملی گردی بوده‌اند.

۳. جنبش گردی پس از خروج اوجالان از سوریه دچار این اشتباه شد که شاید بعضی از کشورها و ملت‌ها به آن کمک کنند. اوجالان مدتی در رم ماند. سپس گفته شد که ترجیح می‌دهد در یونان باشد.

درخواست پناهندگی وی از طرف روسیه نیز پذیرفته نشد. دست آخر آشکار شد که هیچ کشوری حاضر نیست به اوجالان کمک کند. این وضعیت، به نظرم، وقتی اوجالان در هوایما به ترکیه آورده می‌شد، او را وادار به تفکری عمیق بر این مبنا کرد که فقط از طریق کسب حمایت مردمان کشوری که در آن با یکدیگر زندگی می‌کنند می‌توان موجودیت و آینده‌ی خلق گرد را تضمین نمود.

۴. مبارزه‌ی مسلحانه‌ی حزب کارگران کردستان (PKK) که از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۹۰ مسئله‌ی گردی در ترکیه را به کل جهان معرفی کرد، نتوانست فراتر از تکرار خود گام بردارد. مبارزه دچار انسداد شده بود. جنبش گردی بدون برخورداری از حمایت جنبش چپ و زحمتکشان ترکیه نمی‌توانست از تنگنای خود خارج شود. بنابراین، تلاش‌هایی به‌ویژه برای ارتباط‌گیری با روشنفکران و جنبش چپ ترکیه صورت گرفت.

۵. شوک بزرگ ناشی از دستگیری اوجالان، وی را مجبور به بازبینی در آرای پیشین خود و یافتن راه‌های جدید کرده است. اجماع نظر بر این است که شوک‌های تجربه‌شده تأثیری تحریک‌کننده بر انسان‌ها داشته‌اند. این واقعیتی مشهود است که شوک‌هایی که جوامع، جنبش‌های اجتماعی و ملی تجربه می‌کنند موجب می‌شوند افراد در باب اوضاع موجود [جامعه یا جنبش خود.م.] تعمق کنند.

۶. باید به نقش مهمی که فضای ناشی از شرایط حبس انفرادی در امرالی ایجاد کرد، توجه نمود. چنین فضایی منجر به این قبیل نتایج می‌شود: تمرکز بر موضوعات تئوریک-ایدئولوژیک افزایش می‌یابد؛ زیرا برای تأمل عمیق‌تر زمان و فرصت وجود دارد؛ به دلیل حبس انفرادی، فاصله‌گیری نسبی از کوتاه‌نظری‌ها و ایدئولوژی‌های رایج محتمل است.

چنین دانسته می‌شود که اوجالان معمار تغییر استراتژی شکل‌گرفته در جنبش گردی است. در این بخش تنها به ارزیابی انتقادی دیدگاه‌های اوجالان در باب دولت-ملت، ملت دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک خواهیم پرداخت. بررسی انتقادی کل اندیشه‌های اوجالان موضوع این نوشته نیست.

اوجالان و روش او

پیش از بررسی مختصر دیدگاه‌های اوجالان درباره‌ی دولت-ملت و ملت دموکراتیک باید نکاتی حول روش او بیان کرد. در اینجا نه روش کلی یعنی رابطه‌ی (سوژه-ابژه، ماده-روح و امر کلی- امر جزئی) بلکه روشی که اوجالان در باب مسئله‌ی ملی مطرح کرده، بررسی می‌شود. اوجالان که سعی دارد خاورمیانه را تحلیل کند در پیش‌گفتار

کتاب خود با عنوان بحران تمدنی در خاورمیانه و راه‌حل تمدن دموکراتیک در رابطه با روش خویش چنین می‌گوید:

منطقه‌ی خاورمیانه تنها در نمود جهانی بیان‌پذیر است. خود خاورمیانه فی‌نفسه شاه‌رگ امر کلی یا جهان‌شمول است. تاریخ و فرهنگ منفرد تنها درون این جهان‌شمولیت معنا دار است. منظورم از منفرد خاص‌بودگی‌های درون محدوده‌ی گسترده‌ای است که از یک شخص تا یک ملت را در بر می‌گیرد. برای تعریف خودم به عنوان یک فرد تلاش فراوانی کردم. طی این تلاش بیشتر متوجه شدم که نمی‌توان از امر کلی یا جهان‌شمول اجتناب کرد. شک دارم که فرد پوچ لیبرالیسم حتی به اندازه‌ی اسطوره‌شناسی‌های قدیم صاحب ارزشی اسطوره‌ای باشد.^{۷۴}

از منظر اوجالان که منتقد رویکرد فردگرای لیبرالیسم در قبال مسائل است، فردگرایی از طرفی به معنای انحلال جامعه و از طرف دیگر فاصله‌گیری از واقعیت و قطع ارتباط با فهم حقیقت است. به زعم وی، عرض اندام فردگرایی به مثابه‌ی شکل غالب زندگی در عصر ما اثباتی بر درستی آن نیست. از نظر اوجالان، فردی که به امر اجتماعی وابستگی ندارد و در قبال جامعه مسئولیتی به عهده نمی‌گیرد، نمی‌تواند فردی اخلاقی^{۷۵} باشد.

به زعم اوجالان که بر اهمیت اساس گرفتن کلیت واقعیت اجتماعی تأکید دارد، فرد تنها با عطف معنا به منبع اجتماعی واقعیت می‌تواند به بالاترین سطوح دانش دست یابد. «به همین سبب، گریز از جامعه یعنی گریز از فهم و دانایی. گریز مصرانه‌ی لیبرالیسم از جامعه هم مربوط به رویکرد سطحی آن به واقعیت می‌شود و هم مرتبط است با واقعیت آن در ماهیت سرمایه‌داری و اینکه نمود ایدئولوژیک آن است. توسل بیشتر و بیشتر سرمایه‌داری و جامعه‌ی تحت هژمونی آن به تبلیغات و دروغ تدریجی مجدداً بر این سویه از واقعیت تأکید می‌کند.»^{۷۶}

از منظر اوجالان، «جامعه‌ی فردگرای سرمایه‌داری حول اصل انکار شکل گرفته است. این جامعه تصور می‌کند هر چقدر دست به انکار فرهنگ و سنن هر نوعی از جوامع تاریخی بزند، همان قدر خود را متحقق خواهد ساخت. بزرگ‌ترین کژدیسی ایدئولوژی لیبرالی همین است. شعار اصلی آن در شکل "جامعه وجود ندارد، فرد موجودیت دارد" بیان شده است. سرمایه‌داری اساساً نظامی بیمار است که جامعه را بر مبنای مصرف شکل می‌دهد.»^{۷۷}

از نظر اوجالان که لیبرالیسم کاپیتالیستی را محکوم می‌کند، سوسیالیسم به مثابه‌ی ضد-لیبرالیسم نیز ایدئولوژی آزادی در کنش جمعی و حیات اخلاقی است. اوجالان در حالی که منتقد روشی است که با حرکت از فرد سعی

74- Lenin, W. I., "Die nationale Frage in unserem Program", LW 6, s. 457-458.

۷۵- اوجالان مفهوم اخلاق را نه در معنای اخلاق‌گرایی بدوی، بلکه به معنی اخلاقیات اجتماعی و نظریه‌ی آن به کار می‌گیرد و بر این نکته تأکید دارد. بنگرید به در باب زندگی اوجالان در زندان جزیره امرالی.

۷۶- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب چهارم، بحران تمدنی در خاورمیانه و راه‌حل تمدن دموکراتیک، ص. ۷.

۷۷- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۳۶۲.

در تبیین جامعه و تاریخ دارد، روشی را اتخاذ می‌کند که رو به سمت حرکت از جامعه و تاریخ به منظور توضیح فرد دارد. در این نقطه، وی از نظر روشی رویکرد درستی دارد. او روش خود را چنین خلاصه می‌کند: «روش اساسی من مبتنی بر اصل کلیت رابطه‌ی امر جزئی-امر کلی است.»^{۷۸}

اوجالان و ردّیه‌ای بر دولت-ملت

در فصول گذشته‌ی کتاب حاضر به انگاره‌ی ملت بر مبنای منابع فرانسوی و آلمانی پرداختیم و اشاره کردیم که مفهوم رایج ملت و دولت-ملت در جهان در اصل از جانب متفکران رمانتیک آلمانی مخالف روشنگری (هردر و به‌ویژه فیخته) مطرح شده بود. همچنین از این سخن گفتیم که مفهوم ملت نزد رمانتیک‌های آلمانی تا حدی بر مارکسیسم آلمانی و اتریشی تأثیر گذاشته است و از این تز که مسئله‌ی ملی ضعیف‌ترین سویه‌ی مارکسیسم بوده است، سخن به میان آوردیم. اوجالان در عین نقد دولت-ملت، بدون اشاره به تفاوت بین متفکران فرانسوی و آلمانی، مفهوم دولت-ملت را که در اصل از جانب رمانتیک‌های آلمانی مطرح شده، به درستی نقد می‌کند: «مبارزات ملت‌های در پی دولت و دولت‌های در پی ملت عنصر اساسی واقعیت خونبار عصر ماست. پیوند ملت به اقتدار سیاسی و دولت منبع اساسی مسائل عصر مدرنیته است.»^{۷۹} همان‌طور که پیداست، اوجالان به حق به نتایج مخربی اشاره دارد که انگاره‌ی دولت-ملت برای بشریت در پی داشته است: «تاریخ چهارصد ساله‌ی اخیر مدرنیته‌ی رسمی، تاریخ نوعی قتل‌عام (عمدتاً فرهنگی و بعضاً فیزیکی) جامعه‌ی چندقومی، چندفرهنگی، دارای سازمان‌های سیاسی متفاوت و قادر به دفاع مشروع تحت عنوان ملت همگن است.»^{۸۰}

دیدگاه‌های اوجالان مبنی بر ردّ دولت-ملت مشخصاً در رسانه‌ها نیز انعکاس یافت. نقل‌قول طویلی که در ادامه می‌آید، از جانب چندین تن از ستون‌نویسان روزنامه‌ها نیز در صفحات خود به اشتراک گذاشته شد.^{۸۱} اوجالان چنین می‌گوید:

زندان امرالی برای من کاملاً تبدیل به عرصه‌ی نبرد حقیقت بر سر فهم واقعیت و مسئله‌ی گردی و تعبیه‌ی امکان‌های حل آن شد. در حالی که بیرون از زندان گفتمان و عمل اعتبار داشت، داخل آن معنا

۷۸- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۱۰.

۷۹- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۱۰.

۸۰- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۱۱.

۸۱- مقاله‌ی منتشرشده در روزنامه‌ی رادیکال به تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۱۳ و مقاله‌ی ازگی باشاران با عنوان «اوجالان چگونه از دولت-ملت عبور کرد؟» بعضی از فرازهای مهم اوجالان را منتشر نکرده‌اند. اما دست‌کم با ذکر سه نقطه (...) به عدم انتشار بعضی از نقاط اشاره کرده‌اند. برخی از ستون‌نویسان روزنامه‌ها این کار را هم انجام نداده‌اند.

اهمیت پیدا کرد. بسط و گسترش تفکراتی که در این دفاعیات در مورد فلسفه‌ی سیاسی به طور جامع و انضمامی‌تر مطرح کردم، خارج از زندان دشوارتر می‌شد. ادراک خود مفهوم سیاست هم نیازمند تلاشی عظیم است؛ مستلزم فهم عمیق حقیقت است. می‌توانم بگویم که پی بردنم به اینکه یک جزم‌گرای پوزیتیویست بدم تقریباً مرتبط با حبس انفرادی است. مفاهیم متفاوت مدرنیته، این احتمال که الگوهای تأسیس ملت می‌توانند بسیار متنوع باشند، فهم اینکه ساختارهای اجتماعی عموماً ساختارهایی گمان‌پردازانه و محصول دست انسان‌اند و دارای ماهیت‌هایی منعطف هستند، در شرایط حبس انفرادی ممکن شد. مشخصاً عبور از دولت-ملت برای من بسیار حائز اهمیت بود. این مفهوم مدت‌ها برای من اصلی مارکسیستی-لنینیستی-استالینیستی بود؛ خصلت جزمی را داشت که نباید اصلاً تغییر می‌کرد. زمانی که بر طبیعت اجتماعی، تمدن و مدرنیته متمرکز شدم، فهم اینکه این اصل ربطی به سوسیالیسم نخواهد داشت، از رسوبات تمدن طبقاتی است و حد نهایی اقتدارگرایی اجتماعی مشروعیت یافته به دست سرمایه‌داری است برای من اهمیت زیادی داشت. بنابراین در رد آن درنگ نکردم.^{۸۲}

اوجالان با اظهار اینکه لیبرالیسم کاپیتالیستی یک هژمونی بسیار نیرومند تأسیس کرده است و سوسیالیسم واقعاً موجود نتوانسته از مفهوم دولت-ملت عبور کند و به همین دلیل تفکر دولت-ملتی یک قفس است، چنین می‌گوید:

از آنجایی که سوسیالیسم واقعاً موجود نتوانسته از مفهوم دولت-ملت عبور کند و آن را واقعیت اساسی مدرنیته تلقی کرده است، ما هم نمی‌توانستیم یک ملی‌گرایی دیگر، مثلاً احتمال ملی‌گرایی دموکراتیک را در نظر آوریم. ملت چیزی بود که بدون استثنا باید دولتی می‌داشت! اگر گردها یک ملت‌اند، مطلقاً باید دولت خود را می‌داشتند! حال آنکه وقتی بر واقعیات اجتماعی متمرکز شدم، پی بردم که خود ملت مبهم‌ترین واقعیت سده‌های اخیر بوده و تحت تأثیر قوی کاپیتالیسم شکل گرفته و مشخصاً الگوی دولت-ملت قفسی آهنین برای جوامع بوده است و متوجه شدم که هم مفهوم آزادی و هم جمع‌گرایی ارزشمندتر است. زمانی که پی بردم مبارزه در راستای دولت-ملت‌گرایی مبارزه در راه کاپیتالیسم است، تغییرات عظیمی در فلسفه‌ی سیاسی‌ام شکل گرفت. مبارزه‌ی کوتاه‌فکرانه بر سر ملی‌گرایی و طبقه‌گرایی (که ماهیت هر دوی آن‌ها به یک نقطه منتهی می‌شود)، در نهایت نتیجه‌ای به جز تقویت کاپیتالیسم نداشت.^{۸۳}

۸۲- در باب زندگی اوجالان در زندان جزیره‌ی امرالی.

۸۳- در باب زندگی اوجالان در زندان جزیره‌ی امرالی.

دولت-ملت متمرکزترین و رایج‌ترین شکل حکومت مدرنیته‌ی کاپیتالیستی است. برجسته‌ترین خصلت این دولت-ملت رایج، اقتداربایی ملت حاکم بر تمام نیروهای اجتماعی غیر از خود و طرد آن‌هاست. از این رو، دولت-ملت ساختار ضددموکراتیکی است که موجب طرد دموکراسی می‌شود. تفکر دولت-ملت که در پی ادغام یا حذف اجتماعات ملی دیگر است، ساختاری قابل دفاع نیست. دولت-ملت در اساس به معنای ردّ دموکراسی و حتی جمهوریت است.^{۸۴} دموکراسی‌ها و جمهوری‌ها بنا به ماهیت خود آشکال حکومتی متفاوت از دولت-ملت هستند. به زعم اوجالان، در حالی که دموکراسی و جمهوری به معنای حکومت مردم است، دولت-ملت در معنای رایج آن به معنی کسب قدرت دولتی از جانب یک گروه قومی و طرد دیگران است.

«از آنجایی که هدف دولت-ملت ایجاد جامعه‌ای متشکل از ملتی همگن است، سایر اجتماعات ملی دیگر درون همان دولت را یا حذف می‌کند و یا در قالب (اصطلاحاً حقوقی) شهروندان برابر که ساختگی و سرشار از خشونت است، فرو می‌کند. دولت-ملت که در جهت ایجاد شهروندان متحدالشکل به‌سان میخ‌هایی یکسان فشار می‌آورد، از این جهت نیز دشمن زندگی است.»^{۸۵} به زعم اوجالان، دولت-ملت جامعه‌ای همگن می‌سازد؛ تلاش برای ایجاد جامعه‌ای همگن در جغرافیای چندملیتی در اکثر مواقع منجر به طرد فرهنگی و فیزیکی می‌شود. جامعه به واسطه‌ی همگن‌سازی از تاریخ واقعی خود بریده می‌شود و تمام فرهنگ‌های متفاوت به میانجی یک گمان‌پردازی ایدئولوژیک نابود می‌شوند. اوجالان که بر خصلت ایدئولوژی دولت-ملت به عنوان قفسی آهنین تأکید دارد، در معرض انتقادات هم ملی‌گرایان تُرک، هم به‌اصطلاح بعضی سوسیالیست‌های تُرک و هم ملی‌گرایان کُرد مدافع دولت-ملت قرار گرفته است.

از نظر اوجالان، هژمونی ایدئولوژیک لیبرالی، دشمنی دولت-ملت با دموکراسی را می‌پوشاند و می‌کوشد دولت-ملت را به مثابه‌ی خصلت «عصر دموکراسی» حقنه کند. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی ملت را تقدیس کرده و الوهی می‌کند. به بیان دیگر، «مدرنیته‌ی کاپیتالیستی در عوض دین و خدای سنتی، خود الوهیت دولت-ملت را پایه گذاشته است. این ویژگی بسیار مهمی است. اگر ایدئولوژی ملی‌گرایی را به منزله‌ی دین دولت-ملت تعبیر کنیم، می‌توانیم خود دولت-ملت را نیز به عنوان خدای این دین در نظر آوریم.»^{۸۶} از منظر اوجالان، «اسلام سیاسی نیز، یک ایدئولوژی ملی‌گرایانه است که الیگارش‌های دولت-ملتی دو سده‌ی اخیر را پوشانده است.»^{۸۷}

۸۴- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۴.

۸۵- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۳۸.

۸۶- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۳۹.

۸۷- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۱۱.

یکی از ویژگی‌های بنیادی انگاره‌ی ملت و دولت-ملت مدرن، اتکای بی‌چون و چرای آن بر یک زبان واحد است. اکثریت دیدگاه‌های مدافع دولت-ملت حتی نمی‌توانند تصور دولتی بدون زبان رسمی و یا وجود چند زبان رسمی در یک دولت را داشته باشند. این قبیل دیدگاه‌ها، همان‌طور که ناتوان از تصور ملتی (و نه ملیتی) هستند که می‌تواند به بیش از یک زبان سخن بگوید، دولت‌هایی که بیش از یک زبان رسمی دارند را هم نادیده می‌گیرند. به زعم اوجالان، بزرگ‌ترین تهدید برای دموکراسی‌ها و حکومت‌های خودآیین از جانب اقتدارهای سیاسی طرفدار دولت-ملت است. آخرین بقایای فرهنگ اجتماعی زیر چرخ‌های دولت-ملت له و لورده می‌شوند. «خصلت قتل‌عام‌وار دولت-ملت بیش‌ترین بازتاب خود را در سیاست‌های گسترش‌یافته علیه همین فرهنگ‌ها می‌یابد. نابودی چندین موجودیت فرهنگی به واسطه‌ی این سیاست‌ها مهم‌ترین بخش قتل‌عام‌هایی است که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی در هر نقطه‌ی جهان گسترده است.»^{۸۸} به زعم اوجالان، دولت-ملت سلاح مخصوص مدرنیته‌ی کاپیتالیستی است. به همین سبب، افراد و جنبش‌هایی که می‌پندارند با در آغوش گرفتن دولت-ملت می‌توان دگرگونی‌های اجتماعی عظیم را از طریق میان‌بر متحقق ساخت، خیلی دیر متوجه خواهند شد که با این سلاح به خودشان شلیک کرده‌اند.

اوجالان عبور خود از تفکر دولت-ملت را در عصر جهانی‌سازی مطرح کرده است. وی این‌گونه می‌اندیشد: در این دوره، از آنجایی که امپریالیسم نتوانسته یک الگوی سیستمی جدی و نوین گسترش دهد، بحران نظم موجود تعمیق یافته و تبدیل به آشوب شده است. این آشوب مشخصاً در خاورمیانه به نحو قاطع‌تری به چشم می‌آید. به همین دلیل، به پروژه‌ی جدیدی نیاز است که در خاورمیانه از دولت-ملت عبور کند. از نظر اوجالان، این پروژه تنها می‌تواند کنفدرالیسم دموکراتیک باشد.

کنفدرالیسم دموکراتیک و ملت دموکراتیک

اوجالان که سعی در تحلیل بحران جوامع خاورمیانه دارد رویکرد کنفدرالیسم دموکراتیک را به مثابه‌ی راه‌حل بحران پیشنهاد می‌دهد. وضعیت موجود خاورمیانه نه پذیرای ایالات متحد از بالا و نه پذیرای مردم از پایین است. به همین دلیل، حکومت‌های موجود میان این دو راه گیر افتاده‌اند. آن‌ها یا خود را تغییر خواهند داد و یا در برابر فشار ایالات متحد خُرد خواهند شد. موج دولت-ملت و ملی‌گرایی همان‌طور که گذشته را از دست داده است، امروز را نیز از کف می‌دهد. یکی از مهم‌ترین دلایل مسائل موجود در خاورمیانه، هژمونی دو سده‌ای مدرنیته‌ی

۸۸- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۱۱۳.

کاپیتالیستی است که ریشه‌ی آن اروپای غربی است. به گفته‌ی اوجالان، مادامی که نقش این هژمونی مشخص نشود، نه واقعیت گُردی و نه مسئله‌ی گُردی که حالت بافتی مرده را پیدا کرده است، را نمی‌توان مفهوم‌پردازی و در مورد آن نظریه‌پردازی کرد.

مؤثرترین شکل هژمونی مدرن کاپیتالیستی که ریشه در اروپای غربی دارد، دولت-ملت است. تفکر غرب اروپایی دولت-ملت برای مردمان خاورمیانه و ترکیه فلاکت به همراه داشته است. اجتناب این نیروهای هژمونیک غربی از پرداختن به مسئولیت‌های خود در قبال نسل‌کشی آرامنه و انداختن تمام تقصیرات این نسل‌کشی بر گردن تُرک‌ها انحرافی آگاهانه است. دولت-ملت‌گرایی رژیم نسل‌کشی است. پیامدهای اندیشه‌ی دولت-ملت را که منکر تاریخ و نابودگر فرهنگ محلی و دموکراسی است، می‌توان در نمونه‌ی دولت-ملت تُرک‌گرا شاهد بود که آرامنه را وادار به مهاجرت اجباری کرد.

دولت-ملت‌ها در خاورمیانه به واسطه‌ی انقلاب‌ها پدید نیامدند؛ بلکه از جانب کارگزاران نظام هژمونیک تأسیس شدند. هدف اصلی این دولت‌ها تحت‌نام این نظام استعمار مردمان خود به شدیدترین شکل ممکن است. اوجالان با مبنا قرار دادن دولت-ملت معتقد است که نمی‌توان در برابر نیروهای هژمونیک غربی مبارزه‌ای به حق و موفقیت‌آمیز در پیش گرفت. او بدین ترتیب اندیشه‌ی دولت-ملت را رد می‌کند. به زعم اوجالان، دولت-ملت بنا بر اصل «قانون سود حداکثری» همواره میل به ایجاد «ملتی همگون» دارد و از آنجایی که دولت-ملت صاحب خصلتی منکر دموکراسی است، در نهایت حاوی تفکری است که راه به فاشیسم می‌برد.

اوجالان کنفدراسیون ملل دموکراتیک خاورمیانه را به مثابه‌ی سازمان دربرگیرنده‌ی کلیت فرهنگی تلقی می‌کند. از نظر وی، تأسیس ملل دموکراتیک را نمی‌توان بر اساس مرزهای دولت-ملت موجود انجام داد. مهم‌تر از آن، نمی‌توان مرزهای ترسیم‌شده‌ای برای ملل دموکراتیک قائل شد. این رویکرد تأسیس جماعت‌هایی ملی را ممکن می‌سازد که فاقد اندیشه‌ی مرزهای سیاسی سفت‌وسخت هستند و در مکان‌های مشابه و حتی شهرها ملل مختلف را در قالب کلیت‌هایی متنوع و جماعت‌های ملی کلی‌تر در بر می‌گیرند. اساساً حالت عادی امور نیز همین است. تاریخ همواره شاهد هم‌زیستی تنگاتنگ اقوام و قبایل، دین و مذاهب گوناگون در قالب مناطق و شهرهای بی‌شمار بوده است. ممکن است ملت‌ها وطن مشترکی هم داشته باشند. تاریخ همچنین سرشار از نمونه‌های این واقعیت است. علاوه بر این، مفاهیم جامعه و ملت خالص نیز علمی نیستند. بدون تردید همان‌طور که ملل دارای زبانی واحد وجود خواهند داشت، وجود ملل چندزبانه نیز ممکن است.^{۸۹}

۸۹- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۲۱.

اوجالان کنفدرالیسم دموکراتیک به مثابه‌ی علاج دردهای خاورمیانه را چنین تعریف می‌کند:

کنفدرالیسم دموکراتیک سازمان‌یابی ملت دموکراتیک فاقد دولت است؛ سازمان‌یابی اقلیت، فرهنگ، دین و حتی جنسیت و مواردی شبیه آن است. من به این سازمان‌یابی ملت و فرهنگ دموکراتیک می‌گویم. در هر روستایی یک کمون دموکراتیک زاده می‌شود. هر سازمان‌یابی فرهنگی، کنفدراسیون یکپارچگی کل این موارد است. (...). من به این کنفدراسیون دموکراتیک فاقد دولت می‌گویم.^{۹۰}

بنابراین این کنفدراسیون نه به عنوان اتحادیه‌ی دولت‌ها بلکه به مثابه‌ی اتحادیه‌ی کمون‌های دموکراتیک تلقی می‌شود. اوجالان که مخالف فهم سوسیالیستی مبتنی بر دولت است و تأکید می‌کند که بدون دموکراسی سوسیالیسمی هم در کار نخواهد بود، مدافع یک سازماندهی اجتماعی مبتنی بر حکومت‌های خودمختار دارای سازماندهی از پایین و مبنی بر کمون‌های متنوع است.^{۹۱} علاوه بر این، کنفدرالیسم دموکراتیک نه تنها برای خاورمیانه بلکه برای کل مردمان جهان راه‌حلی معتبر است. اوجالان این را نیز اضافه می‌کند: «من نمی‌گویم در ترکیه کنفدرالیسم باشد. می‌گویم که با حفظ ساختار واحد خود جمهوری دموکراتیک باشد.»^{۹۲}

به زعم اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک الگویی در برابر دولت-ملت مدرنیته است. زیرا الگوی دولت-ملت، به الگوی جامعه‌ی یک‌پارچه، همگون، تک‌رنگ و فاشیستی راه می‌برد. بدیل دولت-ملت، ملت دموکراتیک است. در ملت دموکراتیک، تمام اقوام، تلقی‌های مذهبی، واقعیات شهری، محلی، منطقه‌ای و ملی با هویت‌های خاص خود و ساختار خودآیین دموکراتیک خویش حق موجودیت دارند.^{۹۳} به گفته‌ی اوجالان، تجربه‌ی روسیه‌ی شوروی در بدو امر کنفدرالیسم رایج را در پیش گرفته بود اما بعدها، حذف سریع کنفدرالیسم به نفع دولت مرکزی تبدیل به اصلی‌ترین دلیل انحلال سوسیالیسم واقعاً موجود شد. علاوه بر این، علت اصلی نهفته در عدم موفقیت تجارب جنبش‌های انقلابی ظرف دو سده‌ی گذشته نیز تلقی دولت-ملت به عنوان امری انقلابی‌تر و تلقی کنفدرالیسم دموکراتیک به مثابه‌ی یک شکل سیاسی عقب‌مانده بوده است.^{۹۴}

یکی از مهم‌ترین عناصر کنفدرالیسم دموکراتیک مفهوم ملت دموکراتیک است. اوجالان با ردّ پروژه‌ی دولت-ملت، ملت دموکراتیک را این‌چنین تعریف می‌کند:

خصلت تعیین‌کننده‌ی راه‌حل ملت دموکراتیک، جستجوی راه‌حل در بیرون از دولت است. جستجوی

۹۰- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۳.

۹۱- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۲.

۹۲- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۶.

۹۳- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۱۳.

۹۴- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۴.

راه‌حل در بیرون از دولت نه به معنای نابود کردن دولت و تأسیس دولتی جدید به جای آن است و نه به معنای حل شدن در دولت موجود به منزله‌ی ضمیمه‌ی آن. جامعه راه‌حل را درون خود، در چهارچوب اراده‌ی دموکراتیک می‌جوید. یعنی دولت در معنای مثبت و یا منفی هدف آن نیست. به علاوه، چه در کل تاریخ تمدن و چه در دوران مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، راه‌حل مسائل اجتماعی و منافع طبقاتی از منظر طبقات بالا مرتبط با وجود دولت بوده است.

از منظر اوجالان، الگوی ملت دموکراتیک در عین حال «آن الگوی ملتی است که مانع از استثمار و سرکوب می‌شود. ملت دموکراتیک نزدیک‌ترین ملت به آزادی و برابری است. طبق این تعریف، ملت دموکراتیک انگاره‌ی ایدئال ملت برای جوامع در جستجوی آزادی و برابری است».^{۹۵} تعلق به یک ملت نه یک امتیاز ویژه است و نه یک نقصان. می‌توان به بیش از یک ملت تعلق داشت. به بیان درست‌تر، ملیت‌های متفاوت می‌توانند تنگاتنگ یکدیگر زندگی کنند. اگر ملت قانونی و ملت دموکراتیک به توافق برسند می‌توانند به آسانی در کنار هم زندگی کنند.

ملت دموکراتیک، پادزهر دولت-ملت است. ملی‌گرایی در تضاد با دموکراسی و دولت-ملت مبتنی بر آن به معنای در تنگنا قرار دادن جامعه و گسست بشریت از یکدیگر است. اوجالان بعضی از وجوه ملت دموکراتیک را چنین بیان می‌کند:

الگوی ملت دموکراتیک به مثابه‌ی الگویی تحلیلی، مناسبات اجتماعی تجزیه‌شده از جانب دولت-ملت‌گرایی را دوباره دموکراتیک‌سازی می‌کند؛ موجب مصالحه‌جویی، صلح‌طلبی و مداراجویی هویت‌های متفاوت می‌گردد. تحول دولت-ملت به سوی ملت دموکراتیک دستاوردهای معظمی به همراه می‌آورد. الگوی ملت دموکراتیک پیش از هر چیز ادراکات اجتماعی مملوء از خشونت را در قالب یک آگاهی اجتماعی صحیح منعطف‌سازی می‌کند و به آن خصلتی انسانی (انسان عقلانی، عاطفی و دارای حس هم‌دلی) می‌بخشد.^{۹۶}

پروژه‌ی ملت دموکراتیک، تعلق انسان به بیش از یک ملت، هم‌زیستی و نیز زیست تنگاتنگ هویت‌های ملی متفاوت را ممکن می‌سازد. بنابراین، پارادایم ملت دموکراتیک دارای خصلتی است که می‌تواند خصوصیت همگون‌ساز و ملی‌گرایانه‌ی دولت-ملت، زخم‌های عمیق و منازعات ناشی از آن را از میان بردارد.

اوجالان مهم‌ترین مبنای فهم ملت دموکراتیک را خودآیینی دموکراتیک می‌داند و آن را چنین توضیح می‌دهد: اگر

۹۵- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۳۸.

۹۶- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۴۰.

ملت دموکراتیک یک روح است خودآیینی دموکراتیک بدن آن است. خودآیینی دموکراتیک تجلی انضمامی ملت دموکراتیک است. رابطه‌ی بین ملت دموکراتیک و خودآیینی دموکراتیک همانند رابطه‌ی روح-بدن است. ملت دموکراتیک روح؛ خودآیینی دموکراتیک بدن است. اگر ملت دموکراتیک وجود نداشته باشد خودآیینی دموکراتیک نیز وجود نخواهد داشت، اگر خودآیینی دموکراتیک در کار نباشد، ملت دموکراتیک هم در کار نیست. خودآیینی دموکراتیک ابعاد مختلفی از قبیل سیاسی، اقتصادی، حقوقی، فرهنگی، دفاع از خود و غیره دارد.^{۹۷} مادامی که هژمونی اقتدار سیاسی و دولت تحمیل نشود، مسئله‌ی اجتماعی‌پی وجود نخواهد داشت که دموکراسی‌ها نتوانند آن را برطرف کنند. دیدگاه‌های اوجالان به‌رغم اینکه حاوی اندیشه‌های مهمی‌اند اما از وضوح کاملی برخوردار نیستند و نسبت به تفاسیر گوناگون گشوده‌اند. برای مثال، مشخص نیست که ملت دموکراتیک چیزی است درون ساختار دولت موجود یا پروژه‌ای است جهت فرا رفتن از آن.

نقدهایی به اوجالان

دفاع اوجالان از دیدگاه ملت دموکراتیک از لحاظ تجلی این پارادایم در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی اهمیت وافری دارد. در سطور بالا دیدگاه‌های اوجالان در باب مسئله‌ی ملی و دولت-ملت به اختصار شرح داده شد و سعی بر این بود که تا جای ممکن نسبت به مفاهیمی که خود اوجالان استفاده کرده، وفادار بمانیم. همچنین تلاش کردیم نظرات وی حول موضوع ملت دموکراتیک را درک کنیم و انتقال‌شان دهیم. اکنون اجازه دهید بعضی از انتقاداتم به اوجالان را بیان کنم.

۱. اوجالان در عین توضیح واقعیت ملت و دولت-ملت به تفاوت میان متفکران روشنگری فرانسوی و رمانتیک‌های آلمانی توجه نکرده است. تعریف امروزی ملت و مفهوم دولت-ملت، مبتنی بر رمانتیسم آلمانی است. این واقعیت را در فصل دوم کتاب حاضر اثبات کردیم. نظریه‌پرداز دولت-ملت و ملی‌گرایی، آن‌گونه که اوجالان عنوان کرده، نه هگل بلکه فیخته است. فیخته در پژوهش‌های آلمانی‌زبان به‌طور کلی به مثابه‌ی نظریه‌پرداز ملی‌گرایی و مفهوم «ملت ارتجاعی» پذیرفته می‌شود.

۲. اوجالان معتقد است مارکس و انگلس از دولت-ملت دفاع کرده‌اند و باکونین و سایر آنارشیست‌ها مخالف آن بوده‌اند. به بیان اوجالان:

ک. مارکس و ف. انگلس از آنجایی که خودشان هم آلمانی بودند، دیدگاه‌های هگل در مورد مرکزیت یابی

۹۷- عبدالله اوجالان، خودآیینی دموکراتیک، ص. ۶.

دولت آلمان و ضرورت شکل‌گیری آن در قالب دولت-ملت را به منزله‌ی تحولی مترقی در نظر گرفته‌اند. آنارشویست‌ها از جمله باکونین با این قضاوت به مخالفت برخاستند. آن‌ها معتقد بودند دولت-ملت نه نمود پیشرفته‌ترین آزادی فردی بلکه بیان بردگی مدرن بود و زندگی در قالب کمونیت‌ها سهم بسیار بیشتری در آزادی فردی خواهد داشت.^{۹۸}

این دیدگاه به دور از واقعیت است. در جدل بین انگلس-باکونین، باکونین مدافع حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود و فدراسیون ملل در اروپا بوده است. بله، در سال ۱۸۴۹-۱۸۴۸، نظرات انگلس در باب «ملل فاقد تاریخ» دیدگاه‌هایی متافیزیکی بودند اما ادعای مخالفت باکونین با دولت-ملت صحیح نیست.

۳. یکی از خصوصیات برجسته‌ی اوجالان قائل نشدن تفاوت بین مارکس و مارکسیسم رایج است. وی بعضی از دیدگاه‌ها را به مارکس نسبت می‌دهد (دیدگاه پیشرفت‌گرا، طرفداری از دولت-ملت و غیره). اما در آرای مارکس فهم پیشرفت‌گرایانه از تاریخ و یا طرفداری از دولت-ملت وجود ندارد. مارکس را نه به خاطر دفاع از دولت-ملت بلکه به سبب عدم پرورش یک نظریه‌ی ملت می‌توان نقد کرد. فهم و درک از دولت-ملت، به واسطه‌ی رمانتیسم آلمانی به کائوتسکی انتقال یافت و از طریق کائوتسکی در مارکسیسم اروپایی مسلط شده است. از نظر کائوتسکی، دولت عادی و نوعی دوران سرمایه‌داری دولت ملی است.

۴. اوجالان در پیش‌گفتار کتاب چهارم مانیفست جامعه‌ی دموکراتیک (بحران تمدنی در خاورمیانه و راه‌حل تمدن دموکراتیک) مارکس را بدین ترتیب نقد می‌کند: مارکس «قصد داشته یک نظریه‌ی اجتماعی پیشرفت‌گرا و تک‌خطی از دل نظریه‌ی تکامل داروین بسط دهد. اولین شاه‌رگ بنیان ماتریالیستی فلسفه‌ی پوزیتیویستی همین است». این نقد اوجالان به مارکس نادرست است. اینکه مارکس تحت‌تأثیر نظریه‌ی تکامل داروین مدافع فهمی تک‌خطی و پیشرفت‌گرایانه از تاریخ بوده، به دور از واقعیت است. اگر چنین می‌بود، مارکس در مورد روسیه این تفکر را پیش نمی‌نهاد که «بدون گذار به سرمایه‌داری می‌توان به واسطه‌ی مالکیت اشتراکی زمین به سوسیالیسم گذار کرد». فهمی تکاملی درون مارکسیسم رسوخ کرده است اما این فهم نه از طریق مارکس بلکه به واسطه‌ی گرایش داروینیستی کائوتسکی به مارکسیسم نفوذ کرده است. مارکس از فهم پیشرفت‌گرایانه‌ی تک‌خطی فاصله داشته است؛ او هرگز نمی‌گوید گذار مطلقاً از فئودالیسم به سرمایه‌داری و مطلقاً از سرمایه‌داری به سوسیالیسم اتفاق خواهد

۹۸- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب پنجم، مسئله‌ی گردی و مسئله‌ی ملت دموکراتیک، ص. ۲۸۸.

در رابطه با اندیشه‌ی مارکس پیرامون موضوع پیشرفت می‌توان چنین گفت: ترجمه‌ی روسی مجلد نخست سرمایه‌ی مارکس در سال ۱۸۷۲ منتشر می‌شود. سرمایه بیش از آلمان در روسیه توجهات را جلب می‌کند؛ ظرف یک سال ۴۰۰۰ نسخه از سرمایه به فروش می‌رسد. به همین دلیل، مارکس زبان روسی را می‌آموزد و به بررسی نظام ارضی این کشور می‌پردازد. یکی از رهبران یک گروه روسی به نام ورا زاسولیچ با مارکس در ارتباط قرار می‌گیرد. زاسولیچ نامه‌ای می‌نویسد و نظرات مارکس را در مورد ساختار اجتماعی در روسیه جویا می‌شود. زاسولیچ مشخصاً نظر مارکس را در مورد این پیشنهادِ بعضی از انقلابیون روس مبنی بر اینکه «بدون گذار به سرمایه‌داری می‌توان به واسطه‌ی مالکیت اشتراکی زمین به سوسیالیسم گذار کرد» جویا می‌شود. پاسخ مارکس به این پرسش‌ها در قالب چهار پیش‌نویس موجود است.^{۹۹} در پاسخ مارکس سه نکته حائز اهمیت است. ۱. تحلیل ارائه‌شده در کتاب سرمایه تنها برای اروپای غربی معتبر است؛ ۲. روسیه حتماً نباید مسیر سرمایه‌داری اروپای غربی را دنبال کند؛ ۳. بعضی کشورها، با پرش از روی سرمایه‌داری می‌توانند به سوسیالیسم گذار کنند. عقب‌ماندگی اقتصادی، می‌تواند تفوق سیاسی به وجود آورد.

۵. بعضی از دیدگاه‌های اوجالان در مورد مارکس و هگل مسئله‌دار است. زیرا به خوبی به بررسی مارکس و هگل نپرداخته است. او خود نیز این مسئله را قبول دارد: «من متخصص هگل و مارکس نیستم. زیاد هم آن‌ها را مطالعه نکرده‌ام. در موردشان به جز خطوط کلی اندیشه‌ی آن‌ها اطلاعی ندارم. فکر نمی‌کنم که باید اطلاع دقیقی از این موضوع داشت. اما به اندیشه‌های آن‌ها اهمیت می‌دهم و معتقدم حق به تفسیر وظیفه‌ای آزادی‌خواهانه است.»^{۱۰۰} این فراز از گفته‌های اوجالان مسئله‌دار و متناقض است. وی سعی دارد به تفسیر مارکس و هگلی بپردازد که آن‌ها را مطالعه نکرده است. به هنگام تفسیر نیز به تفاسیر سایر متفکران در مورد مارکس متوسل می‌شود. اوجالان که تحت تأثیر نویسندگان کتاب امپراتوری است، در رابطه با نظریه‌ی ارزش مارکس چنین می‌گوید: «نویسندگان کتاب امپراتوری به نظریه‌ی ارزش می‌پردازند و عنوان می‌کنند که ارزش سنجش‌ناپذیر است. آن‌ها به نتایجی می‌رسند. نظریه‌ی ارزش مارکس اشتباه است. در اصل، سرمایه را هم نتوانستم به خوبی بررسی کنم، اما در تحلیل نهایی، سرمایه نبرد بر سر سهم‌خواهی طبقه‌ی کارگری است که به طبقه‌ی بورژوا پیوسته است.»

۹۹- برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه بنگرید به مارکس-انگلس، اشکال اقتصادی پیش از سرمایه‌داری، ص. ۲۳۲، همچنین بنگرید به اندر حلواجی‌اوغلو، «یادداشت‌هایی مقدماتی در باب تاریخ تمدن-۲: بالقوگی جهش امر عقب‌مانده»، نشریه‌ی علم و آینده، شماره ۳۳.

۱۰۰- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، ۲. تمدن کاپیتالیستی، عصر خدایان بدون نقاب و پادشاهان عریان، ص. ۱۶۲.

۶. اوجالان ادعاهای خود درباره‌ی نظریه‌ی ارزش مارکس را ادامه می‌دهد. وی در یکی دیگر از نوشته‌های خود چنین می‌گوید:

نظریه‌های ارزش مارکس فاجعه است. در رابطه با این نظریه‌ی ارزش شک و تردیدهایی دارم. چپ جدید به تازگی دارد به این موضوع می‌رسد. نویسندگان انبوه خلق، والراشتاین و بوکچین این مطالب را می‌نویسند. اما در رابطه با نظام‌مند کردن، ما جلوتریم و عملی‌تر می‌اندیشیم. نظریه‌ی ارزش مخالفتی با سرمایه‌داری ندارد. فاقد رویکردی رادیکال است. این نظریه‌ی ارزش باعث شد سرمایه‌داری دویست سال بیشتر عمر کند. سرمایه‌داری را تا به امروز سر پا نگه داشت. در این نظریه‌ی ارزش در واقع تحلیل جامعه، تحلیل دین و سیاست وجود ندارد. فقط تعریف اقتصادی در کار است. این نظریه، نظریه‌ی اروپامحور بود. بدین ترتیب، خلق‌های خارج از اروپا را بی‌سلاح گذاشت. کل خلق‌های جهان را بی‌سلاح گذاشت.^{۱۰۱}

این قبیل ادعاها درخور جدیت علمی نیست و فاقد ارزش علمی است. چرا که نخست، باید چیستی نظریه‌ی ارزش مارکس و دوم چرایی نادرست بودن آن مطرح شود. اوجالان که به بررسی مارکس پرداخته، در مورد نظریه‌ی ارزش مارکس چنین می‌گوید: «برای اینکه نظریه‌ی ارزش مارکس واقعیت را بیان کند، پیش از هر چیز فرد باید از موجودیت اجتماعی خارج شود. تمام پژوهش‌های اجتماعی تا به امروز اثبات کرده‌اند که فرد بدون جامعه به هیچ‌وجه نمی‌تواند تحقق یابد.»^{۱۰۲} این ادعا ناشی از عدم بررسی دقیق مارکس است. مارکس در گروندریسه با نقد کوبنده‌ی اقتصاد سیاسی بورژوازی که فرد را مستقل از جامعه در نظر می‌گیرد، بر موجودیت اجتماعی فرد تأکید کرده است. به همین سبب، چنین ادعایی از جانب اوجالان فاقد مبانی مادی است.

۷. برخی از اندیشه‌های اوجالان موجب ابهام می‌شوند. اگر متنی که از زندان امرالی به بیرون درز کرده درست باشد، او در آن چنین می‌گوید:

طبقه‌ی کارگر و بورژوازی به هم می‌پیوندند و سپس جامعه [جامعه کیست؟] را استثمار می‌کنند. اُس و اساس نظریه‌ی ارزش این است. انقلابی‌گری این‌چنینی طبقه‌ی کارگر یک سفسطه است. چرا نمی‌توان ارزش را سنجید؟ به این خاطر: این موضوع را در دفاعیاتم توضیح داده بودم، نمونه‌ی اصلی آن را گفته بودم. کاری که مادر صرف کرده و مشقتی که کشیده را نمی‌توان با پول سنجید. کارگری بدون مزد، همانند

۱۰۱- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۷.

۱۰۲- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۳۱.

۱۰۳- عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، کتاب چهارم، بحران تمدنی در خاورمیانه و راه‌حل تمدن دموکراتیک، ص. ۱۳.

آنچه مادر انجام می‌دهد را کجا می‌گذاریم؟ بزرگ کردن کودک، نگه‌داری از او، کار خانگی قابل سنجش نیست.^{۱۰۴}

در این سطور نیز مجدداً عدم بررسی دقیق و مکفی مارکس و اقتصاد سیاسی کلاسیک از جانب اوجالان مشخص می‌شود. بهتر است که این دو واقعیت مشخص شوند: نخست، نظریه‌ی ارزش برای کالاهای تولیدشده در صنایع ارائه شده است. این نظریه برای آثار هنری، عتیقه‌جات و غیره معتبر نیست؛ هدف این نظریه تعیین ارزش‌های پولی این قبیل موارد نیست. برای این قبیل اشیاء نمی‌توان نظریه‌ی ارزش را به کار برد. مارکس به همین خاطر از «ارزش کالا» سخن می‌گوید. مارکس با نشان دادن اینکه نیروی کار یک کالا است منبع استثمار را آشکار می‌سازد. دوم، نظریه‌ی بازتولید کار مارکس، نظریه‌ای است که واقعیاتی همانند استثمار زنان، کارهای خانگی، پرورش کودکان و غیره را توضیح می‌دهد. بازتولید کار حاوی نیازهای اجباری برای تداوم حیات نیروی کار کارگر است: این نیازها دوگانه‌اند: نیاز اولیه زادوولد و آموزش کودک است که این امر در اساس کار زنان است. نیاز دوم، الزام کار کردن دوباره‌ی کارگر است. به بیان دیگر، تغذیه، پوشاک، کارهای خانگی (شستن ظروف، لباس‌ها و غیره) احتیاجاتی ضروری برای بازتولید کار هستند. نباید فرآیندهای تولید و بازتولید را با یکدیگر اشتباه گرفت.

۸. نظریه‌ی ارزش کار و ارزش اضافه‌ی مارکس تبدیل به یکی از موضوعاتی شده که کم‌ترین توافق و بیش‌ترین اختلاف‌نظرها در موردش وجود دارد. در آرای مارکس دو مفهوم از کار وجود دارد: کار به مثابه‌ی فعالیت حیاتی (Lebenstätigkeit) و کار به منزله‌ی فعالیت درآمدزا (Erwerbstätige): کار به مثابه‌ی فعالیت حیاتی، مستقل از شکل اجتماعی، کاری لازم برای زندگی است که در تمام اشکال اجتماعی وجود دارد. مفهوم کار به منزله‌ی فعالیت درآمدزا شکل فعالیت حیاتی‌یی است که در سرمایه‌داری دگرگونی‌یافته و بیگانه شده است. نقد مارکس به اقتصاد سیاسی کلاسیک به سبب آن است که کار را تک‌بعدی، یعنی تنها به عنوان فعالیت درآمدزا تلقی می‌کند. مارکس به همین دلیل به طرح ازخودبیگانگی کار می‌پردازد. یکی دیگر از اندیشه‌های مارکس که کم‌تر از همه درک شده است، واقعیت ازخودبیگانگی کار است. شکست دادن دولت و عبور از آن نسبتاً آسان است؛ اما از میان برداشتن پول، و الغای کار مزدی بسیار دشوار است؛ به بیان دیگر، نابودی دولت آسان است؛ نابودی پول و کار مزدی دشوارتر است. چرا که پول لازم جهت برآوردن نیازهای زندگی روزانه موجب تداوم ازخودبیگانگی کار می‌شود. نویسنده‌ی این سطور کاملاً موافق این دیدگاه لنین است که: «بدون فهم علم منطق هگل، درک

۱۰۴- عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص. ۷.

سرمایه‌ی مارکس، به‌ویژه فصل نخست آن (نظریه‌ی ارزش) امکان‌پذیر نیست». می‌توان این را نیز به سخنان لنین افزود: بدون مطالعه، بررسی و درک کل سرمایه‌ی مارکس فهم قوانین اقتصادی سرمایه‌داری ممکن نیست.

۹. نیچه در نوشته‌های اوجالان به عنوان «فغان» عصیان‌خواهی راستین در برابر دهشت نظام سرمایه‌داری ارزیابی می‌شود. با این حال، اگر نیچه به دقت بررسی شود می‌توان این واقعیت را تشخیص داد: نیچه به عنوان مخالف دموکراسی و سوسیالیسم، یکی از متفکرانی است که شرایط ایدئولوژیک فاشیسم آلمانی را مهیا کرده است.^{۱۰۵} بله، نیچه رادیکال‌ترین منتقد فرهنگ سرمایه‌داری است؛ اما او اعتراضی به استثمار اقتصادی سرمایه‌داری ندارد. همان‌طور که جرج لوکاچ عنوان کرده، «نیچه در عمل هم به خدایگان و هم به بردگان خدمت خواهد کرد اما تنها تفکراتی را مطرح می‌کند که به نفع خدایگان خواهد بود.»

۱۰. اوجالان از آنجایی که سال‌ها در رأس جنبشی بوده که در برابر دولت مبارزه کرده است، توانایی آن را دارد که در موضوعات سیاسی تحلیل‌های عمیقی ارائه دهد. اما به خاطر آنکه به حد کفایت توجه و علاقه‌ای به موضوعات اقتصادی نداشته است (مثلاً خودش عنوان می‌کند که سرمایه‌ی مارکس را نخوانده است) نتوانسته تحلیل‌هایی جدی در رابطه با موضوعات اقتصادی مطرح کند.

اگر اوجالان می‌دید که نظریات او در خارج از زندان چگونه بی‌تأثیر و ساده‌سازی شده‌اند، می‌توانست از نوشتن این قبیل موارد درباره‌ی مارکس اجتناب کند. علاوه بر این، اگر فرصت این را داشت که مارکس و هگل را به واسطه‌ی منابع دست اول مطالعه کند، می‌توانست ارزیابی معنادارتری از مارکس داشته باشد. البته به هنگام نقد اوجالان باید شرایط حبس انفرادی وی را مد نظر قرار داد.

اوجالان به عنوان رهبر یک ملت تحت ستم، با اتکا بر تجارب مبارزات سیاسی طولانی‌مدت و با دستیابی به رویکرد ملت دموکراتیک از طریق جستجوی کورمال کورمال، سعی کرده است تا مبانی این دیدگاه را بنا کند. در شرایط امروز، جنبش گردی به عنوان پویاترین عنصر دموکراسی در ترکیه به اتخاذ مفهوم ملت دموکراتیک تمایل دارد. با این حال، سیاست سرکوبی که دولت‌ها در ترکیه پیش گرفته‌اند موجب می‌شود که درون جنبش گردی هم نسبت به پروژه‌ی ملت دموکراتیک فاصله به وجود آید. پروژه‌ی ملت دموکراتیک از منظر خلق‌های خاورمیانه یک دستاورد است؛ به‌ویژه در این جغرافیا که محل سکونت دین‌ها و ملیت‌های متنوع است، پروژه‌ی ملت دموکراتیک «عقلانی‌ترین» رویکردی است که برای مسائل پاسخی دارد. به همین دلیل، توضیح دیدگاه ملت دموکراتیک به

۱۰۵- در کتابم با عنوان نیچه و وجهه‌ی واقعی فلسفه‌ی پسامدرن به بررسی انتقادی نیچه و فلسفه‌ی پسامدرن پرداخته‌ام. انتشارات جیلان، ۲۰۰۷.

طبقات زحمتکش ترکیه و شرح مبانی نظری و فلسفی و نیز معنای آن حائز اهمیت است.

منبع:

Yener Orkunoğlu, Marksizm, Milliyetçilik ve Demokratik Ulus, İletişim Yayınları,
1. Baskı 2018, İstanbul. 8. Bölüm: Türkiye Sol Hareketi, Kürt Meselesi ve Öcalan.
.s. 303-341

منڙپوڻ
Manjanigh

